

نگاهها گوناگون و انتقادی بر:

«افغانستان در مسیر تاریخ»

اشاره:

«افغانستان در مسیر تاریخ» تألیف مرحوم غبار، یکی از کتابهای اصلی در زمینه تاریخ افغانستان معاصر است. این کتاب در تابستان امسال با حروفچینی جدید و در دو جلد توسط آقای احسانی و با همکاری «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» در قم به چاپ رسید. و در مقدمه آن نقدهای از طرف این مرکز نیز ضمیمه شده است. گرچه این نقد در مجله اول بسیار مفصل در نظر گرفته شده بود، اما به جهت بالا رفتن حجم کتاب، خلاصه‌ای از آن، برای معرفی کتاب و نقد آن با یک نگاهی کلی (با صرف نظر از جزئیات) به چاپ سپرده شد و اکنون این معرفی و نقد را در «سراج» مطالعه می‌کنید.

(سراج)



﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَنْحُسِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۱

تاریخ، سرگذشت پیشینیان و نیاکان بشر است که با همه نیکی و زشتی‌اش برای نسلهای بعدی به ارث می‌ماند و از آنجا که بشر، خود آفریدگار آن است، به موجب خود ارادیت انسان، هیچ جبری - جز در چهار چوب سنن و ضوابط علمی و الهی - در مسیر تاریخ وجود ندارد. بنابراین ثبت و انتقال آن به نسلهای بعدی، می‌تواند عامل عبرت و پندآموزی انسانها واقع شود. قرآن کتاب آسمانی اسلام، خود تاریخ و سرگذشت پیامبران و امتها و جوامع گذشته را حکایت می‌کند و در قالب آن، درسهای عبرت‌آموزی در تمام زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فکری، به ما می‌آموزد و با بیان حقایق و واقعیتها، انسانها را از خواب غفلت و خود

فراموشی و خدا فراموشی بیدار می سازد.

قرآن مجید می فرماید:

(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ)^۲

« ما بهترین حکایتها را به وحی این قرآن به تو می گوئیم و هر چند پیش از این وحی از آن آگاه نبودی.»

(وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَ مَوْعِظَةً وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ)^۳

« و ما همه این حکایات و اخبار پیامبران را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم و در این، طریق حق و راه صواب بر تو روشن شود و اهل ایمان را پند و عبرت و تذکر باشد.»

قرآن کریم به انسانها توجه می دهد که از سرنوشت زورمداران و ستمگران تاریخ عبرت بگیرند.

(أُولَئِكَ سَيَّرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)^۴

« آیا در زمین سیر نکردند تا عاقبت کار پیشینیان شان را بنگرند که از اینها بسیار تواناتر بودند و بیش از اینها در زمین، کشتزار و کاخ و عمارت برافراشتند و رسولان خدا با آیات و معجزات برای هدایت آنان آمدند و خدا درباره آنها هیچ ستم نکرد بلکه آنها خود در حق خود ستم کردند.»

قرآن مجید در آیات متعددی و به مناسبتهای گوناگون، اعمال گذشته انسان را مورد نقد و بررسی قرار داده و آیندگان را به فکر و تأمل وامی دارد چون واقعاً گذشته، چراغ راه آینده است و اصولاً تحول و تکامل جوامع بشری در آینده، مرهون نقد و بررسی اشتباهات و کاستیها و کژیهای گذشته است^۵

همچنین در قرآن یک سلسله آیات دیگری در زمینه سنتها و ضوابط الهی و علمی حاکم بر تاریخ ذکر شده و به انسانها هدایت داده که در حرکت اجتماعی خود باید اولاً این سنتها را درک کنند و سپس در عمل به کار بندند تا بتوانند کاروان مدنیت انسان را به سر منزل مقصود هدایت کنند.^۶

حضرت علی (ع) درباره عبرت آموزی تاریخ، جملات جالب و جذابی دارد که باید به آنها

(الامم الابد ازل و بلاء و فی دون ما استقبلتم من عتب و ما استدبرتم من خطب معتبر ...)^۷

« اما بعد خداوند هرگز جباران دنیا را در هم نشکسته مگر پس از آنکه به آنان نعمت فراوان بخشید و هرگز استخوان شکسته ملتی را ترمیم نکرده مگر پس از آزمایش و تحمل مشکلات فراوان و در سختی‌هایی که شما با آن مواجه شدید و مشکلاتی که پشت سر گذارید، در سهای عبرت فراوانی وجود داشت »

امام علی (ع) در وصیت خود به امام حسن (ع) می‌فرماید:

(و اعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سیر فی دیار هم و آثارهم فانظر، فیما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا...)^۸

« اخبار گذشتگان را بر نفس خود عرضه نما و آنچه را که به پیشینیان رسیده است یاد آوریش کن. در دیار و آثار مخروبه آنان گردش نما و درست بنگر که آنها چه کرده‌اند؟ ببین از کجا متقل شده‌اند و در کجا فرود آمده‌اند؟ »

در همین وصیت‌نامه باز هم می‌فرماید:

(ای بنی انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره.)^۹

« پسرم درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیسته‌اند عمر نکرده‌ام اما در کردار آنها نظر افکنده‌ام و در اخبارشان تفکر نموده‌ام و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداخته‌ام تا بدانجا که همانند یکی از آنها شده‌ام بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسید، با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام. من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. »^{۱۰}

بنابراین چه خوب است ما هم از تاریخ گذشته خود عبرت بگیریم و نام نیک و جاودانه برجای گذاریم، اگر تاریخ را می‌سازیم (نه اینکه تاریخ ما را بسازد) باید آن را خوب بسازیم. ثبت تاریخ هم به اندازه خلق تاریخ مهم است. همیشه بشر کوشیده است، سرگذشت خود را برای آیندگان به یادگار بسپارد و نسلهای بعدی هم همواره در تلاش دستیابی به احوال امم و ملل و نحل گذشته بوده‌اند.

در این میان آنچه که مهم است، صداقت در بیان حقایق و وقایع تاریخی است، ارائه اطلاعات

غلط و تفسیر و تحلیل خلاف واقع، مردم را به انحراف کشانده، و مطالعه آن ثمره اصلی رانمی‌دهد. روی همین امر همواره امراء و سلاطین کوشیده‌اند تا با استخدام نویسندگان، و منشیان در دربارشان به تغییر حقایق بپردازند که ما از آن به تحریف یاد می‌کنیم.

در سرزمین ما، بر اثر جهل حکام مستبد و وحشیگری‌های آنان و نیز تاخت و تاز کشورگشایان طماع، بنیادهای علمی و فرهنگی نابود گشته و از سرزمین ما جز ویرانه‌ای برای ما به ارث نمانده است، جهالت پیشگی سلاطین (مخصوصاً خاندان محمدزائی) باعث شد که مردم ما پیشینه علمی و فرهنگی خود را از یاد برده، تمدن کهن و باستانی خویش را فراموش نماید. اما با آنهمه بودند از فرزندان راستین این آب و خاک کسانی که قد برافراشتند و در سرزمینی که جز ناله جغدی بگوش نمی‌رسید، خروش نمودند، گرچند سرهایشان بر دارها رفت و قلم‌هایشان شکسته شد و زبانهایشان بریده، و اما آنها دارهایشان را بر دوش کشیدند و از قرن‌ها محرومیت و مظلومیت مردم خود گفتند. جوش و خروش علمی فرزندان وطن و عجز حکام از نابودی و سرکوبی آنها، دستگاه‌های استبدادی را وادار به مقابله کرد، لذا پادشاهان هم شروع کردند به تحریف تاریخ و واژگون جلوه دادن حقایق و از طرفی استعمار انگلیس نیز به کمک سلاطین، میان اقوام و قبایل و مذاهب باشنده در کشور اختلاف افکند که متأسفانه بر اثر این سیاست شوم، نه تنها دستگاه‌های حکومتی، بل بسیاری از روشنفکران و اندیشه‌وران غیر حکومتی هم به دروغ بستن و تهمت زدن و تحریف حقایق علیه مردم پرداختند، مؤسسه‌های عریض و طویل جعل‌سازی، تحریف و دروغ‌پردازی براه افتاد در حالیکه کشور به بازسازی وسیع و جدی فرهنگی نیاز داشت. اگر میزان تخریب این گروه از محققین بیشتر از نابودی فرهنگ و دانش در کشور توسط سلاطین نباشد به یقین کمتر هم نیست. چه مغزهایی که درین راه غلط سوخت و چه اندیشه‌هایی که برای باطل تباه شد و چه فرصتهایی که در راه فتنه از بین رفت! بدین صورت سرزمین ما عرصه جولان جهل، تعصب، تحریف و اکاذیب شده بود.

اما جلوه‌های حقیقت هیچگاه پنهان نمی‌ماند، فطرت سالم انسانی و روح حق جوئی، کسانی را واداشت که به حقایق آنطور که هست بنگرند. از آن جمله مرحوم غبار است، اگر چه او و امثال او هم نتوانسته‌اند حق «مردم» را و حق «حقیقت» را آنطور که باید اداء نمایند و مواردی از حقایق را به ناچار کتمان داشته‌اند، با آنهم در افشای چهره پلید استعمار و مزدوران آنها و حکام مستبد حداقل جانب آنها را نگرفته و در دامن زدن تعصبات قومی و مذهبی و فتنه‌انگیزی شریک نشده است. برای همین است که کتاب او یکی از ذخایر مهم فرهنگی ما محسوب می‌شود.

ماهر اساس تکلیف اسلامی و میهنی خود و رسالت تاریخی، فرهنگی‌ای که داریم، همواره

آرزو داشتیم تا زمینه‌ای فراهم شود که این اثر نفیس دوباره به چاپ برسد و در این کار چند انگیزه وجود داشته است:

۱ - حفظ آثار گرانسنگ و ارزشمند مؤلفین و محققین کشور که هر یک از ذخایر فرهنگی و افتخارات میهنی ماست.

۲ - ترویج حقایق و خلق انگیزه تحقیق در تاریخ برای مردم و آشنا شدن آنها با گذشته و عبرت‌گیری برای آینده.

۳ - نقد و توضیح مواردی که ضعف و نقص داشته با حفظ امانت و دست نزدن به اصل متن. این کار را بدان جهت مفید می‌دانیم که تاریخ را باید با دید نقادانه و عبرت‌گیری خواند و نه با روحیه قبول یارد محض.

۴ - چاپ قبل هم نایاب شده بود و هم اغلاط زیاد چاپی و املاتی و ویرایشی داشت و همچنین از نظر صنعت چاپ هم ضعیف بود، حجم کتاب زیاد و حروف آن ریز بود که موجب صعوبت در مطالعه می‌شد. در چاپ جدید سعی شده که این اشتباهات و نواقص مرتفع گردد. خوشبختانه برادر ارجمند، فرهنگ‌دوست و خیر ما جناب آقای احمد-حسین احسانی بگلانی در جهت برآورده شدن این آرزو گام پیش نهاده، هزینه چاپ و نشر این اثر مهم را به عهده گرفتند. ایشان این موضوع را در اواخر سال ۱۳۷۲ با مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در میان گذاشته و از مقصود نیک خود ما را مطلع ساختند. لذا در مرکز موضوع مطرح بحث قرار گرفته و پس از بحث و بررسی تصمیم بر تجدید چاپ در یک اقدام مشترک با کیفیت فعلی گرفته شد.

لذا در «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» موضوع مطرح و تصمیم بر تجدید چاپ با کیفیت فعلی گرفته شد و دیدگاه‌های خود را هم مستقل، قبل از متن آورده‌ایم. البته در چاپ جدید علاوه بر تصحیح اشتباهات املاتی و چاپی، فهرست اعلام، اماکن و قبائل را نیز افزوده‌ایم که در آخر کتاب ضمیمه شده است.

زندگی غبار و آثار او:

بررسی زندگی و سرگذشت مؤلف و آگاهی از آراء و افکار و اطلاع از فعالیتها و عملکردهای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی او ما را در شناختن اثر گرانقدرش و پی بردن به تحلیلها و برداشتهای او نسبت به تحولات و وقایع کشور کمک می‌کند. بدین منظور اولین بخش را به بررسی زندگی مرحوم غبار اختصاص داده‌ایم. برای شناخت دقیق شخصیت فکری، سیاسی و فرهنگی غبار زندگی او را بصورت زیر دسته بندی کرده‌ایم:

۱- از تولد تا مرگ در یک نگاه:

عبدالحی حبیبی می‌نویسد: «میر غلام محمد غبار ولد میر محبوب خان کابلی (اصلاً فرملی) که در حدود ۱۲۷۶ ش در دروازهٔ لاهوری شهر کابل به دنیا آمد و دروس ابتدائی را در خانوادهٔ خود که اهل سواد و دانش و کارمندان دفاتر حکومتی بود فرا گرفت»^{۱۱}

«غبار در آخر عمر خود به مرض معده گرفتار و در سنه ۱۳۵۶ در یک شفاخانهٔ برلین بستری بود تا که بعد از عملیات بطنی به تاریخ ۱۶ دلو همین سال، چشم از جهان پوشید و روز ۲۲ دلو در مقبرهٔ خانوادگی در شهدای صالحین مدفون گردید. در حالیکه نیم قرن در حرکات اجتماعی، سیاسی و ادبی مملکت سهم بارزی گرفته بود.»^{۱۲}

هر کسی را در زندگی آغازیست و پایانی، در میان این آغاز و پایان فراز و نشیب‌هایی وجود دارد که به تناسب اهمیت شان قابل توجه و تعمق است، زندگی مرحوم غبار نیز ازین قاعده مستثنی نیست، عمر تقریباً ۸۰ سالهٔ او در میان امواج متلاطم تحولات و پدیده‌های سیاسی - نظامی - اجتماعی و فرهنگی سپری شد، ظهور و سقوط سلاطین متعدد، تجاوزات و مداخلات استعمار انگلیس و روس، مبارزات بی‌امان ملت قهرمان ما، تلاش‌های مستمر روشنفکران و اندیشه‌وران کشور برای اصلاح اوضاع اجتماعی و وطن، پدیدار شدن جریان‌های سیاسی و غیره از جمله تحولاتی بودند که او شاهد آن و قسماً خود شریک و دخیل در آن بوده است. بدین دلیل بررسی سرگذشت او حایز اهمیت است زیرا شخصیت چنین عناصری از چارچوبهٔ وجودی افراد خارج و شامل قسمتی از تاریخ و سرگذشت مردم و کشور می‌باشد.

از آنجا که هدف خلاصه نویسی و پرهیز از اطالهٔ کلام می‌باشد و از طرفی منابع کافی درین خصوص در دسترس قرار ندارد تنها به گوشه‌هایی از زندگانی آن فقید اشاره خواهد شد:

الف - مشاغل حکومتی غبار:

شخصیتهای سیاسی و علمی افغانستان اکثراً از خانواده‌هایی برخاسته‌اند که به نحوی شریک حکومت بوده‌اند، زیرا زمینه‌های تحصیلی و فعالیت اجتماعی برای قاطبهٔ مردم مساعد نبوده و مشاغل حکومتی در انحصار خانوادهٔ سلاطین و بستگان، اقرباء و اقوام آنها بوده است، مرحوم غبار چنانکه عبدالحی حبیبی می‌گوید از میان خانواده‌ای برخاست که جزء کارمندان دفاتر حکومتی بوده است، لذا خود او هم از آغاز زندگی به مشاغل دولتی که امتیاز مهمی در جهت شکوفائی و رشد استعدادش قلمداد می‌شود، دست یافت. بنا به نوشتهٔ حبیبی، وی از ۲۳ سالگی جزء مأمورین حکومتی بوده، اولین مأموریت او در حدود سال ۱۲۹۶ بجهت کارمند مأموریت گمرک در خان‌آباد انجام پذیرفته است^{۱۳} و دو سال بعد از آن (۱۲۹۸) کارمند کسوتوالی کابل

می‌شود.^{۱۴} سومین مأموریت وی عضویت در ریاست تنظیمیه هرات و همکاری با شجاع الدوله وزیر امنیه امان الله خان است.^{۱۵} مأموریت‌های حکومتی غبار از کارمندی ساده آغاز و به صورت سریع تا سطح امنیتی و سیاسی ارتقاء می‌یابد که این امر بعلاوه نفوذ خانوادگی او در دستگاه حاکمه نشانگر استعداد و تلاش او نیز هست. غبار در سال‌های ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۳ مأموریت امنیتی‌اش در هرات را به پایان برد و سپس در سال ۱۳۰۳ش به مسکو رفت و به حیث نماینده تجارته عمل می‌کرد که اولین سفر و مأموریت او بخارج از کشور بود، در ۱۹ سرطان ۱۳۰۳ به همراه محمد نادرخان که سفیر افغانستان در پاریس تعیین شده بود، بعنوان سکرتر به فرانسه رفت.^{۱۶}

آنچه تا این جا بیان کردیم اقتباسی از جنبش مشروطیت آقای حبیبی بود، در همان سال ۱۳۰۳ = ۱۹۲۴ مرحوم غبار به کابل برگشته و در لویه جرگه پغمان شرکت داشته است.^{۱۷} اما در مجله حبل الله مأموریت غبار به مسکو سال ۱۳۰۲ قید شده است^{۱۸} و به سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) در لویه جرگه پغمان عضویت داشت.^{۱۹} و نیز در مجالس رسمی مشورتی برج شمالی ارگ ۱۹۲۱ و چمن ستور ۱۹۲۸ از حلقه سیاسی خود نمایندگی می‌کرد^{۲۰} در سال ۱۳۰۹ به سر کتابت سفارت افغانستان در برلین مقرر شد و در سنه ۱۳۱۰ پس از تشکیل انجمن ادبی کابل بعضویت آن در آمد و از فعالین انجمن بود، بعد از سال ۱۳۲۰ عضو انجمن تاریخ بود و مدتی بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۳۹ بعنوان مشاور در ریاست مطبوعات کار می‌کرد.^{۲۱}

ب - عضویت غبار در جریانهای سیاسی:

بیشترین عمر مرحوم غبار به مبارزات سیاسی در قالب جریانات آزادیخواه و اصلاح طلب گذشته است آنچه که از لابلای گفتار خود او و نیز شهادت مورخین دیگر بر می‌آید این است که غبار در سه تشکیلات سیاسی، یانقش مؤسس و یارل عمده را بازی می‌کرده است:

اول حزب سری دربار یا مشروطه دوم: مشروطه دوم ادامه مشروطه اول است منتهی باندرک تغییراتی در روش و نه در اهداف به این معنی که در مشروطه دوم عناصر و جناحهای تندرو و افراطی که طرفدار قتل امیر حبیب‌الله و سرنگونی رژیم بودند هم وجود داشتند، حرکت مشروطه اول تقریباً با همکاری و هماهنگی دربار بود و غلام بچه گان در آن حضور فعال داشتند و همانها بودند که با پیشنهاد متعلمین مکتب حبیبیه خواستار تشکیل انجمن سراج الاخبار و نشر آن از امیر شدند ولی مشروطه دوم و ارث یک فاجعه خونینی بوده که از سوی امیر و دستگاه سلطنتی‌اش بر سر اسلاف آنها رخ داد.

مشروطه دوم را بیشتر محمود خان طرزی هدایت می‌نمود و در تأسیس مجدد

سراج الاخبار هم نقش اول را داشت، طرزی به نسبت خوشاوندی با دربار مرفق به جلب نظر امیر حبیب الله شد و برادر امیر سردار نصرالله خان نائب السلطنه و پسر امیر، امان الله خان را هم با خود همکار کرد به همین دلیل این جریان مشهور به حزب سری دربار شد، از طرف دیگر مشروطه خواهان و روشنفکران اصلاح طلب هم این پدیده را حرکت مثبت برای احیاء اهداف مشروطه اول که در سال ۱۳۲۷ قمری با قتل و حبس اعضاء آن و بیشتر با تحریک انگلیس، خاتمه یافته بود، تلقی نمودند و در حزب عضویت یافته مرام ده گانه مشروطه اول را دنبال کردند. گرچه در حرکت مشروطه اول دربار نقش داشت ولی بعداً در مقابل آن قرار گرفت. در حرکت دوم، امیر بقول غبار غرق در حرم بود و غافل از آنچه که می گذشت.^{۲۴}

بهر صورت مرحوم غبار یکی از اعضای برجسته و مهم حزب سری دربار یا مشروطه دوم بود،^{۲۴} و حتی بنا به ادعای حبیبی، حرکت اصلاح طلبانه درون دربار را فقط غبار روایت کرده و خود حبیبی از این پدیده اظهار بی اطلاعی می کند، او این جریان را از کتاب غبار در کتابش نقل می کند و کلمه العهده علی الراوی را هم قید می کند^{۲۴} مرحوم غبار هم جریان حزب سری دربار را از زبان اعتمادالدوله، وزیر امنیت حکومت امانی نقل می کند^{۲۵} حبیبی برای نهضت اول مشروطه خواهان اهداف ده گانه ای را ذکر می کند^{۲۶} و در بررسی مشروطه دوم یادآور می شود که اینان عین همان اهداف را دنبال کردند، منتها با کمی تغییر در تاکتیک.^{۲۷} همچنین وی برای این گروه دست آوردهایی قایل است که از آن بعنوان (تلك عشرة كاملة) یاد می کند^{۲۸} چون هم مرام مشروطه خواهان در ده ماده بود، و هم حبیبی دست آوردهای نهضت را در ده عنوان ذکر می کند. از مجموع تاریخچه این نهضت، مرامنامه و اعمال اعضاء آن چنین برمی آید که در دوران خفغان و دیکتاتوری و حاکمیت جهل و استعمار حرکت مشروطه خواهان کار امید بخش بوده است.

دوم: جوانان افغان:

جنبشهای مشروطیت دربار توسط دستگاه امیر حبیب الله سرکوب شد، اکثر اعضاء آن یا معدوم گشتند و یا تبعید و محبوس، امان الله خان پسر امیر حبیب الله که خود عضو حزب سری دربار و همکار محمودخان طرزی در انجمن سراج الاخبار بود، با روی کار آمدنش برخلاف روش پدر، سیره مماشات و گذشت را با روشنفکران و اصلاح طلبان در پیش گرفت، در دوره حاکمیت او فضای نسبتاً باز سیاسی در کشور حاکم بود، هموائی امیر باعث شد که روشنفکران جدید و بقایای مشروطه خواهان به جنبش نوین سیاسی دست یازند، منتهی نه بعنوان مشروطه بلکه با عناوین متعدد و مختلف دیگر، گرچه مرحوم فرهنگ در کتاب نفیس افغانستان در پنج نرن اخیر، هرگاه از حرکت های روشنفکران و جریانات اصلاح طلب یاد می کند، تعبیر مشروطه

خواهان را بکار می‌برد، تا اینکه در بررسی حکومت داودخان، که دسته‌های سیاسی هریک تشکیلات مخصوص بنخود، با خط فکری خاص را دارد، در آنجا، مرحوم فرهنگ جریانات سیاسی رابه سه دسته تقسیم می‌کند، احزاب کمونیستی طرفدار مسکو و پکن، اسلام‌گرایان و مشروطه‌خواهان، و چنین قلمداد می‌کند که مشروطه‌خواهان و اسلام‌گرایان مخالف کودتای داود بوده‌اند^{۱۹} از این نظریه فرهنگ و دیدگاه‌های که خود غبار و دیگران درباره جریانات سیاسی عصر امان‌الله خان ارائه کرده‌اند بر می‌آید که افکار و آراء آنها ملی و تا حدودی چپی بوده است به معین دلیل هم آنها گهگاهی با امان‌الله‌خان که گرایش شدید غربی داشت در تضاد می‌شدند.

« جوانان افغان » در واقع پیروان افکار غبار بودند و سابقه تاریخی آن بر می‌گردد به سال ۱۹۲۰، زمانیکه غبار جریده « ستاره افغان » را در جیل السراج منتشر می‌کرد. ۳۰ مرحوم فرهنگ می‌گوید: در دوره امان‌الله شاه جریده مذکور (سراج‌الاجبار) که محرر آن (محمودخان طرزی) اکنون و زلیفه وزارت خارجه رابه عهده گرفته بود، جایش رابه امان‌افغان سپرد که محرر اولی آن عبدالهادی و (بعدها داوی) از جمله محرران سراج‌الاجبار و چندی بعد سید میر قاسم خان از مشروطه خواهان عصر امیر حبیب‌الله خان جای او مقرر شد، از جمله سایر جراید « اتفاق اسلام » به محرری صلاح‌الدین سلجوقی در هرات، « طلوع افغان » به محرری عبدالعزیزخان در قندهار، « ستاره افغان » به محرری میر غلام محمد الحسینی (بعدها غبار) در جیل السراج به انتشار آغاز نمودند، این‌ها با اینکه از جانب دولت تأسیس شده بودند اما در نشر مطالب از آزادی کافی برخوردار بودند و جسته، جسته به انتقاد هم می‌پرداختند^{۲۱}

در ارتباط به حلقه « جوانان افغان » خود مرحوم غبار پس از بررسی سیاست داخلی امان‌الله و ذکر نمونه‌هایی از کارهای اصلاح طلبانه او و تمجید از ایجاد فضای باز سیاسی می‌نویسد: پس این فضای آزاد سیاسی سبب شد که حلقه‌های سیاسی مخفی (در زمان امیر حبیب‌الله‌خان) به شکل علنی در آمد و آزادانه به فعالیتهای سیاسی دوام داد، گرچه هنوز تشکیل احزاب قانونی نبود، ولی این حلقه‌ها شکل حزب‌های غیر رسمی گرفتند و مشهورترین آنها دو حلقه در کابل بود: یکی حلقه که خود را « جوانان افغان » نام داده بود و مرام تندتر و جنبه دست چپی داشت، اعضای عمده این حلقه اشخاص ذیل بودند: عبدالرحمن خان لودی که بعدها در سال ۱۹۳۰ از طرف دولت اعدام شد، تاج محمدخان پغمانی که در همان سال به توپ بسته شد، فیض محمدخان باروت ساز کابلی که مثل تاج محمدخان اعدام گردید، غلام محمدالدین خان ارتی که بعدها در پیشاور به ضرب گلوله تفنگ ضارب مرموز و ناشناسی کشته شد (من اطلاع مرگ او را در تبعید گاه خود قندهار در سال ۱۹۳۸ گرفتم) همچنین یک‌عمده

دیگر که بعد از سال ۱۹۲۹ از طرف دولت وقت در حبس سیاسی افتادند و سالهای طولانی (۱۳ سال) ماندند تا پیرو مضمحل شدند و از کار افتادند، چون سعدالدین و میرزا عبدالرحمن خان و محمدانورخان بسمل، و میرزا نورمحمدخان و غیره، عده هم در زیر ثقلت و فشار اداره نظامی از سیاست به کنار رفتند، چون عبداللطیف خان، میرزا محمد اسماعیل خان، محمدسعیدخان، میرزا غلام جیلانی خان و غیره، نگارنده نیز جزء اعضای همین حلقه سیاسی "جوانان افغان" بودم. ۳۲

آنچه که مؤید حرف ما مبنی بر پیروی گروه جوانان افغان از افکار غبار است، اظهارات خود اوست، که می‌گوید: در نشر جریده انتقادی ستاره افغان، نگارنده نمایندگی حلقه جوانان افغان را داشتم و در جرگه‌های کبیر پغمان ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ عبد الرحمن خان در جرگه اولی (بصورت انتصابی) و نگارنده و غلام محی‌الدین خان در جرگه دومی (بحیث وکلای انتخابی شهر کابل) از حلقه مذکور نمایندگی داشتیم، همچنین در مجالس رسمی مشورتی، برج شمالی ارگ و چمن ستور (۱۹۲۱ و ۱۹۲۸) راجع به سیاست افغان و انگلیس - و پروگرام‌های اصلاحی جدید شاه - نگارنده و عبدالرحمن خان از حلقه خود نمایندگی می‌کردیم. ۳۳ عبدالحی حبیبی در بررسی گروه «جوانان افغان» لیست اسامی افرادی را که غبار ذکر کرده آورده است ولی از خود غبار بعنوان عضو آن حزب یاد نمی‌کند اما در بخش بررسی زندگی غبار بعنوان یکی از شخصیت‌های برجسته مشروطه اظهاراتی دارد که مبین عضویت یا رهبری جوانان افغان توسط غبار است می‌گوید: ... بعد از آن جریده ستاره افغان را به تاریخ ۹ قوس ۱۲۹۹ ش از جیل السراج نشر کرد... به کابل آمد و در لویه جرگه‌های پغمان ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش به حیث وکیل مردم کابل شد و افکار جوانان افغان را مانند یک عضو دست چپی نمایندگی می‌کرد و مبلغ دموکراسی و حکومت قانونی بود... ۳۴

آقای دکتر ش - حق شناس هم وقتی «جوانان افغان» را معرفی می‌کند، بعنوان اولین گروه چپی در افغانستان یاد کرده و در ردیف اول اعضاء آن، غبار، عبدالرحمن لودی و غلام محمد میمنگی را نام می‌برد. ۳۵ ولی مرحوم فرهنگ از گروهی بنام «جوانان افغان» یاد نمی‌کند، ضمناً او معتقد است که دو دسته سیاسی از روشنفکران که در اول سلطنت امان‌الله پدید آمدند حول شخصیت عبدالهادی داوی و عبدالرحمن لودی می‌چرخیدند «مشروطه خواهانی» که از زندان خارج شدند، خصوصاً دو نفر محرر سراج‌الآخبار، عبدالهادی خان و عبدالرحمن خان نیز با امیر همکاری نزدیک داشتند، در اطراف هر یک از این دو شخص بتدریج حلقه‌ای از جوانان تشکیل گردید که اولی به مشروطه خواهی اعتدالی و دومی به ناسیونالیسم افراطی همراه با تمایلات چپی شهرت یافت... هرچند هیچ یک از اینان به تشکیل حزب اصولی و پایدار موفق

نشوند، اما روح انتقاد و قضاوت آزاد را در برابر اعمال دولت و مأمورین که در افغانستان سابقه نداشت در بین جوانان پرورش دادند و ازین طریق هر یک به سهم خود در بیداری افکار خدمت کردند.^{۳۶} فرهنگ علاوه بر انکار چنین عنوانی، دسته دیگر را به عبدالهادی داوی منسوب می‌داند در حالیکه مرحوم غبار رهبری آن را سید قاسم می‌داند^{۳۷} و آقای بصیر احمد دولت‌آبادی نیز عنوان آن را گروه سید قاسم گذاشته است^{۳۸} گرچه ایشان مدرکی غیر از همان نوشته غبار ارائه نکرده است.

ناگفته نماند که آقای حبیبی در قسمت آخر کتاب جنبش مشروطیت از این گروه با عنوان «گروه غلام محی‌الدین افغان» نام می‌برد و متذکر می‌شود که سید قاسم خان عضو برجسته و فعال آن بوده است و این گروه را معتدل‌تر از «جوانان معرفی» می‌کند، حبیبی عکسی را چاپ کرده و در توضیح آن اسامی افرادی را ذکر می‌کند که بجز عبدالهادی خان داوی و میر قاسم خان اسامی دیگران - حتی خود غلام محی‌الدین افغان در لیست آقای غبار و همچنین فرهنگ نیامده است.^{۳۹}

بهر حال آنچه مسلم است وجود گروه سیاسی و مبارزی بنام جوانان افغان است که غبار از چهره‌های برجسته آن بوده است اختلاف در عناوین یا رهبری آن جریانه‌ها بدان دلیل است که تشکیلاتهای آن زمان با فرمولهای دقیق حزبی نبوده، لذا هر یک از مورخین، فعالیتها و اثرات یکی از روشنفکران را برجسته دیده و طبق آن در مورد رهبری جریانه‌های سیاسی قضاوت کرده است از طرفی، اصلاح طلبان آن زمان عموماً اهداف مشترک داشته‌اند و به همین دلیل در اغلب موارد همکار بوده‌اند مگر در مواردیکه از نظر تاکتیک عمل با هم اختلاف می‌کرده‌اند، این روشنفکران در جهت ترقی و تمدن اشتراک مساعی داشته‌اند و به همین دلیل همگی با امان‌الله‌خان همکاری می‌نموده‌اند، بحدیکه بقول حبیبی و فرهنگ آنها کمک بزرگی به قدرت رساندن امان‌الله‌خان نمودند.^{۴۰} و هدف از این کمک را دو چیز میدانند، یکی استقلال کامل کشور و دیگری وارد نمودن اصلاحات در اداره آن در جهت ترقی و تمدن که امیر هم درین جهت همکار روشنفکران بود^(۴۱) لذا سقوط حکومت امانی را هم غبار، هم حبیبی و هم فرهنگ بعنوان فاجعه ملی و از بین رفتن آزادی تلقی می‌کنند، البته غبار و فرهنگ دلایل و عواملی را در سقوط حکومت امانی ذکر می‌کنند. مرحوم غبار در بررسی این بخش از تاریخ کشور اصطلاحات و عبارات تند و چپ‌گرایانه بکار برده که در خور تأمل است. نکته که باید تذکر داده شود این است که مراد از روشنفکران و اصلاح طلبان تمامی عناصر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی اعم از علمای دینی و محصلین علوم جدید است.

سوم: حزب وطن

پس از استعفای محمدهاشم خان در ۹ می ۱۹۲۹، شاه محمودخان بحیث صدر اعظم موظف شد، او کوشید اصلاحاتی انجام دهد، از جمله در سال ۱۹۵۰ مجلس وکلا علی‌رغم چند دستگی و کشمکش موفق به تصویب قانون مطبوعات شد که برای جراید غیر دولتی اجازه محدود نشر می‌داد، پس از انتشار قانون مذکور چند جریده آزاد شروع به نشر نمود که در واقع زبان یکی از جریانه‌های سیاسی حساب می‌شد، از جمله آن جراید، جریده «وطن» بود.

مرحوم فرهنگ در این رابطه می‌نویسد: همزمان با تأسیس جراید آزاد یا اندکی پیش از آن، یک تعداد حلقه‌های سیاسی به شکل هسته احزاب نیز توسط روشنفکران در نقاط مختلف کشور بخصوص در کابل و سمت مشرقی و قندهار بنیانگذاری شد. از نظر قدامت تاریخی اولین حلقه که به میان آمد، ویش زلمیان بود، که در تأسیس آن عمدتاً نویسندگان پشتو زبان چون گل پاچا الفت، قیام‌الدین خادم، عبدالرؤف بینوا، فیض محمدانگار، غلامحسن صافی، نورمحمد تره‌کی و حاجی محمدانور اچکزای سهم داشتند. جراید انکار «صاحب امتیاز فیض محمد انکار» و ونس صاحب امتیاز گل پاچا الفت، یکی بعد دیگری سخت‌گویی این جمعیت بودند.

حلقه دوم در محور جریده «وطن» تشکیل گردید، و بنیانگذاران آن عبارت بودند از: میر غلام محمد غبار، سرور جو یا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح محمد خان، نورالحق و مؤلف این کتاب میر محمد صدیق فرهنگ، صاحب امتیاز جریده وطن آقای غبار و مدیر مسئول آن بدو آقای محمد خروش و بعد از او فرهنگ بود. جریده «ندای خلق» به اعتبار دکتور محمودی تأسیس شد وظیفه مدیر مسئول را در آن عبدالحمید مبارز به عهده داشت.^{۲۲}

مرحوم فرهنگ در بالا از چند نفر بعنوان بنیانگذاران نام برده و در جای دیگر اعضاء حزب وطن را که در زندان بوده‌اند نام می‌برد اسامی افرادی چون: دکتور محمدابوبکر، دکتور عبدالقیوم رسول، علی احمد نعیمی، علی محمد خروش (گرچه نام وی بعنوان مدیر مسئول جریده وطن قبلاً ذکر شده است)، عبدالحلیم عاطفی، سلطان احمد لویناب و دکتور محمد فاروق اعتمادی،^(۲۳) اضافه می‌شود، بدیترتیب می‌توان استنباط کرد که این افراد بعداً به حزب وطن پیوسته‌اند. آقای حبیبی فقط از غبار بعنوان مؤسس حزب وطن و جریده آن یاد می‌کند.

درباره حزب وطن آقای دولت آبادی از کتاب آقای خسروشاهی (نهضت‌های اسلامی در افغانستان) و او از قول آقای دکتور سید محمد حسین ریاضی روایت دیگری نقل می‌کند که با گفته‌های آقای فرهنگ متناقض است.^(۲۴) آقای ریاضی حزب وطن را یک حزب شیعی می‌داند

که در چنداول و به رهبری محمد سرور جوپا تأسیس شده است، او از جمله اعضای آن، محمد حسین طالب قندهاری، فرهنگ نعیمی و محمد حسین نهضت را نام می برد که در لیست آقای فرهنگ نیست وی همچنین متذکر می شود که «نهضت» بعد از سالهای ۱۳۲۲ بدلیل انحراف حزب از آن کناره گیری کرد.

در مورد افکار حزب و وطن چندان معلوماتی در دست نیست فقط مرحوم فرهنگ بعد از بررسی جریانات مذکور می گوید: از نظر فلسفه سیاسی هر سه جریان (ولس، انگار و وطن) چندان تفاوتی نداشته از دموکراسی به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می کرده است، تفاوت آنها در اسلوب کاری شان بوده است.^{۲۵}

ج : زندان و تبعید:

اولین بار میر غلام محمد غبار در سنه ۱۳۱۱ ش در محبس سرای موتی کابل زندانی سیاسی گردید، و مدت این حبس رنج افزا تا ۱۳۱۵ دوام کرده.^(۲۶) این حبس در دوران حاکمیت نادر شاه صورت گرفت نادر بقول فرهنگ گرچه ظاهر ملامت داشت اما آنچنان کینه توز و دیکتاتور بود که تا از مخالفین خود انتقام نمی گرفت آرام نمی گرفت، سالهای حکومت نادر همراه با حبس و اعدام و شکنجه، آزادیخواهان بود، به همین دلیل هسته های مقاومت مسلحانه علیه رژیم او فعال شده اقدامات ترور صورت می گرفت از جمله در ۶ جدی ۱۹۲۳ محمد عزیز خان برادر ارشد محمد نادرخان در داخل سفارت افغانستان در برلین به ضرب گلوله یک محصل افغانی بنام سید کمال، در اعتراض بمداخلات روزافزون انگلیس به افغانستان کشته شد. رژیم آلمان قاتل را دستگیر و محاکمه و به اعدام محکوم کرد ولی سلطنت نادر شاه آن را بهانه خوبی برای سرکوبی تمامی آزادیخواهان یافته به قلع و قمع آنها پرداخت. مرحوم فرهنگ علت زندانی شدن غبار و دیگران و وضعیت زندان آنها را که خیلی از آن به رنج افزا تعبیر کرده است چنین شرح می دهد: اما دولت درین حادثه تنها به جزا دادن مجرم اکتفاء نکرد، بلکه سعی نمود تا تمام اشخاصی را که از جمله، روشفکران و هواخواهان امان... شاه در محیط باقی مانده بود، قلع و قمع کند، در این ضمن، میر غلام محمدخان غبار، محمدابراهیم خان صفا، سرور جوپا، عبدالعزیزخان قندهاری، عبدالغفارخان سرحد دار، رضاخان و عده ای دیگر به زندان سپرده شدند، و چون در محابس برای این عده جای موجود نبود، یکی از سراهای تجارتی شهر کهنه معروف به سرای موتی به این کار اختصاص داده شد که بعلت شرایط غیر صحیح و غیر انسانی نام زندان مذکور بزودی به عنوان سمبل ظلم و بیدادگری دولت در سراسر کشور شهرت یافت.^{۲۷} غبار از آن زندان به یکی از قرای دور دست ولایت فراه تبعید گردید که تا

سنه ۱۳۱۷ ش در آنجا ماند و در سنه ۱۳۱۸ از آنجا به قندهار آورده شد که در آنجا کتاب احمدشاه بابا را تألیف کرد او تا سال ۱۳۲۰ در قندهار بصورت تبعید ماند.^{۴۸} خود غبار هم از دوران تبعیدش در قندهار آنجا که اسامی اعضاء «جوانان افغان» را ذکر می‌کند، یاد می‌نماید.^{۴۹} غبار بار دوم در سال ۱۳۳۱ ش به حبس افتاد، این بار حبس او تا ۸ سال ادامه یافت، حبیبی، جریان حبس او را چنین نقل می‌کند: هنگامه حق طلبی و دموکراسی و قانونیت و حکومت مشروطه را گرم داشت و در انتخابات دوره هشتم ۱۳۳۱ ش باز داوطلب وکالت مردم کابل در شورا گردید، ولی در ضمن مظاهره عامه مردم کابل که بطرفداری او می‌کردند، گرفتار شد، و به زندان افتاد که این دوره حبس او در ولایت کابل ۸ سال دوام کرد.^{۵۰}

در این باره آقای فرهنگ روایتی را از محمد صالح پروتا نقل می‌کند که با نوشته حبیبی متفاوت است. وی در ضمن بررسی انتخابات دوره هشتم از خشونت، حبسها و توقیف بی دلیل و بی هم جراید آزاد و حادثه سال ۱۹۵۰ که زندانی شدن علامه بلخی، ابراهیم خان گاوسوار و یاران شان را شرح می‌دهد در خصوص تظاهرات مردم کابل و دستگیری غبار و محمودی می‌نویسد: در سال ۱۹۵۱ جراید آزاد یکی پس از دیگری باز هم بدون محاکمه توقیف شدند و چون در آخر سال مذکور وقت انتخابات شورا فرارسید، حکومت عین روش دوره‌های قبلی را مبنی بر تعیین و کلا از طریق ضبط احوالات تجدید نموده از انتخاب شدن شخصیت‌های آزادیخواه و اصلاح طلب جلوگیری نمود، در کابل غبار و محمودی با یک عده دیگر کاندید شده بودند، اما اکنون اصول رأی‌گیری و سری که در دوره گذشته تطبیق شده بود، متروک گردیده و سعی به عمل آمد تا کاندیدهای مورد نظر دولت به صفت وکیل اعلان شوند. در جریان روز به اثر گرفتاری نماینده یک نفر از کاندیداها به امر عبدالحکیم خان شاه عالمی والی کابل، هیجانی برپا گردیده و رأی دهندگان به تظاهر دست زدند. تظاهر کنندگان که محصلینی نیز به ایشان پیوستند، به دروازه ارگ رفته، الغای انتخابات دستوری را از شاه عالمی تقاضا کردند، اما این تقاضا ترتیب اثر نیافت و چند روز پس از آن عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمد غبار بایک تعداد از همکاران شان که هیأت‌های رهبری احزاب وطن و خلق بودند دستگیر شده باز هم با ادعای اینکه به سود اجنبی کار می‌کردند، به زندان سپرده شدند.^{۵۱}

د: فعالیتهای علمی - فرهنگی

زندگی ۸۰ ساله غبار اغلب با کار مستمر علمی و فرهنگی سپری شده، مبارزاتش در چارچوب فعالیتهای فرهنگی صورت می‌گرفت، چنانکه در بخشهای دیگر زندگی او خواندیم، تأسیس جراید و نگاشتن مقالات و نشر آن در مطبوعات کار اصلی غبار بود، برای اینکه بطول

نیانجامد بصورت خلاصه نوشتار آقای حبیبی را نقل می‌کنیم: در دوران آخر عهد امیر حبیب‌الله خان با جوانان افغان مشروطیت دوم محشور گردید و مطالعات خود را در تاریخ و اجتماعیات دوام داد، تا نویسنده نیرومند صاحب ذوق زبان دری برآمد و به نوشتن مقالات ادبی و سیاسی پرداخت... بعد از آن جریده ستاره افغان را به تاریخ ۹ قوس ۱۲۹۹ش از جیل السراج نشر کرد... در سنه ۱۳۱۰ش چون انجمن ادبی در کابل تأسیس شد، غبار یک عضو فعال این انجمن بود و سلسله مقالات «افغانستان و نگاهی به تاریخ آن» را می‌نوشت... در سنه ۱۳۱۸ش به قندهار آورده شد، که در آنجا کتاب احمد شاه بابا را تألیف کرد و در سال بعد از ۱۳۲۰ش پس از به سکونت در کابل اجازت یافت و در این جا عضو انجمن تاریخ بود و مدتی هم جریده انیس را نشر می‌کرد... و چون از این زندان ولایت کابل (زندانی شدن بار دوم) در ۱۳۳۹ش رهائی یافت در ریاست مطبوعات مشاور بود و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را می‌نوشت... غبار که در ایام سالخوردگی به سن بیش از هشتاد از جهان رفت، مرد خوش قیافه، بلند بالا و ظریف، گویا و جویای گریزی بود، که با نفوذ کلام و استدلال قوی می‌توانست جوانان را به دور خود فراهم آورد، و چون قلم روان و نیرومندی داشت می‌توانست در تاریخ و ادبیات و سیاست و اجتماعیات مباحث دلچسپی بنویسد، که از آن جمله نمونه کار و افکار و تحلیل و نظرش به وقایع، در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ آشکار است که آن کتاب را با وجود برخی لغزشهای تاریخی و عددی و بعضاً آرازی، با قوت بیان و ظرافت ادبی، دلچسب و در خور خوانش و مطالعه ساخته است... روی هم رفته غبار در رجال سیاسی و ادبی دوره معاصر، چهره نقاد و شخصیت رادیکال، دموکراسی طلب دانا و گریزی بود، که در مراحل ترقی خواهی و تجدد و حرکات ادبی و سیاسی سهم کافی داشته و در این راه به حیث فرد ترقی خواه پیشرو، رنجهای فراوان و محرومیتها دیده و دو بار در حدود زیاده از ۱۴ سال حبسهای طاقت فرسار را تحمل کرده است و گاهی این بیت را زمزمه می‌کرد:

شمع‌ها برده‌ام ز صدق به خاک شهداء
تبادل دیده خرنابۀ فشانم دادند

آثار غبار:

- ۱ - افغانستان و نگاهی به تاریخ آن، مقالات مسلسل در جلد اول و دوم مجله کابل انجمن ادبی ۱۱ - ۱۳۱۰ش.
- ۲ - احمدشاه بابا افغان، طبع کابل، ۱۳۲۲ش.
- ۳ - افغانستان در مسیر تاریخ، مشتمل بر رویداد تاریخی - سیاسی افغانستان از گذشته دور تا ۱۳۰۷ش طبع کابل، ۱۳۴۶ش، ۱۹۶۷م. (این کتاب سه بار دیگر در ایران به طبع رسیده است).
- ۴ - خراسان (رساله)، طبع کابل، ۱۳۲۶ش.

۵ - افغانستان به یک نظر، طبع کابل، ۱۳۲۶

۶ - تاریخ افغانستان، جلد سوم، از ظهور اسلام تا سقوط طاهریان، طبع کابل، ۱۳۲۶ ش.

۷ - تاریخ ادبیات دری افغانستان در قرون اخیر (کتاب درسی وزارت معارف)، طبع کابل،

۱۳۳۱ ش. ۵۲

۸ - جغرافیا تاریخی افغانستان

۹ - افغانستان در هندوستان در ۹۵ صفحه در سال ۱۳۱۱ ش از شماره اول تا نهم مجله کابل

به چاپ و نشر رسیده است.

۱۰ - تاریخ مختصر افغانستان، از عهد لویستا تا قرن بیستم در ۶۸ صفحه مصور در سال

۱۳۱۱ با ضمیمه فهرستی از اسامی قدیم افغانستان و بلاد و ولایات آن در مطبعه عمومی کابل به

چاپ رسیده است.

۱۱ - رساله امرای محلی افغانستان در ۵۸ صفحه در شماره‌های ۱۱ - ۱۲ سال اول

و شماره‌های ۳ تا ۷ سال دوم آریانا در سال ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ ش در کابل هب چاپ رسیده است.

۱۲ - تاریخ قرن اول (به غرض تدریس در صفوف و هم مدارس افغانستان) به اتفاق دوست

محمدخان معلم تاریخ ۲۲۶ صفحه طبع مطبعه عمومی کابل سال ۱۳۲۶ ش.

۱۳ - تاریخ ادبیات افغانستان از آغاز دوره تاریخی تا قرن بیستم.

۱۴ - تاریخ احزاب سیاسی افغانستان در قرن بیستم

۱۵ - خاطرات زندگانی غبار (منبع عنوان اخیر کتاب جفر افیای تاریخی افغانستان است)

افکار و اندیشه‌های غبار:

آنچه نویسندگان افغانستان درباره خط فکری «غبار» نوشته‌اند، جنبه‌های افراط و تفریط داشته است. عده از روی احساسات او را چپ‌گرای سوسیالیست خوانده و جمعی هم سمبل وطنخواهی و خدمتگذار مردم، اما نقطه مورد توافق این است که، غبار یک چهره مشخص علمی، و فرهنگی کشور ماست، از آزادیخواهان پیشرو و اصلاح طلبان جدی و مبارزین خستگی ناپذیر ضد استبداد و استعمار. دوران مبارزات او همراه بود با منطوق و استدلال، او تز مبارزاتی‌اش را بصورت عملیه فرهنگی و بیداری مردم و رهانیدن نسل جوان وطن از مرض جهل و نادانی انتخاب کرده بود، غبار به اصول مشروطه پا بر جا ماند، او طرفدار اصلاح وطن بدون توسل به زور و خشونت بود، اما خشونت رژیم‌های دیکتاتور علیه مشروطه خواهان آنها را به دسته‌های پراکنده تقسیم کرد که عده‌ای به براندازی آن نظامها از طریق ترور و کودتا متوسل شدند، اما مرحوم غبار از چنین فکری بری بود. به همین دلیل بسیاری از یاران غبار اعدام و به

توپ بسته شدند ولی او سالم ماند. عده‌ای دیگر از مشروطه خواهان گوشه نشینی و عزلت گزیدند و دست از مبارزه برداشتند، اما غبار میدان را رها نکرد، برخی دیگر هم با رژیمها همکاری شدند، غبار ازین عمل هم بدور ماند، البته فقط در دوران امان‌الله خان بسیاری از روشنفکران با رژیم او برای پیشبرد اهداف اصلاح طلبانه خود، همکاری داشتند. غبار هم از رژیم امانی حمایت می‌کرد ولی هیچگاه انتقاد و اعتراض را کنار نگذاشت.^{۵۳}

در افغانستان اصطلاح چپ را در عرف عامه به گروه‌های کمونیستی طرفدار مسکو یا پکن استعمال می‌کردند، در حالیکه مفهوم سیاسی این کلمه آن نیست که مردم می‌فهمیدند، بنا براین اگر غبار یا دیگر مورخین از گروه «جوانان افغان» بعنوان گروه چپ یاد می‌کنند معنی‌اش، بیش مارکسیستی نیست، متأسفانه این واژه بسیاری را به اشتباه انداخته و گاهی تهمت‌های ناروا به مرحوم غبار زده‌اند. او شخصیت فرهنگی‌ای بود که افکارش آمیخته با دین، ناسیونالیسم و لیبرالیسم بود که کم‌کم گرایش دموکراسی در او تقویه شده و البته آزادی را نه به سبک غرب که تا حدودی طبق سیستم سوسیالیستی می‌خواست، در واقع سوسیالیزم به عنوان یک نظام متمدنی بر عدالت اجتماعی و بدون تبعیض به او تلقی شده بود، استبداد و تبعیض‌کننده حاکم بر کشور از یکطرف و ایده‌آلها و شعارهای سوسیالیستها از طرف دیگر او را مرعوب کرده بود اما او نظام کمونیستی را از نوع چینی و یا روسی‌اش نمی‌پذیرفت دلیلش هم این است که هرچه گروه‌های مزدور روس و چین قوت گرفت و علیه نظامهای حاکم دست به مبارزه زدند، غبار با آنها همراه نشد بل او حتی همان یاران سابقه را هم از دست داد و کم‌کم یاران جدیدی نظیر جویا و براتعلی تاج و فرهنگ را پیدا کرد. همکاران غبار در حزب وطن که آخرین حزب او بود، هیچکدام متهم به مارکسیست بودن یا حتی چپی بودن نیست.

بهر صورت در یک کلام غبار چهره مبارز ملی بود که با خدمات علمی و فرهنگی خویش در بیداری نسل عصرش نقش مهمی داشت.

۳ - افغانستان در مسیر تاریخ و تحلیل غبار از تاریخ:

کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» مهمترین اثر غبار است که از او به یادگار مانده است. او درین کتاب دیدگاههایش را پیرامون وقایع و حوادث کشور، تحولات سیاسی - فرهنگی - اقتصادی - نظامی و اداری و نیز وقایع جهانی و اوضاع اجتماعی عصر خود و گذشته بیان داشته است. اگر بخواهیم دیدگاههای غبار درباره تاریخ و تحلیل او از تاریخ را مورد قضاوت قرار دهیم، بهترین سند همین کتاب اوست. او تاریخ را نتیجه ارتقاء و تکامل ملت می‌داند و برای مردم نقش سازنده و خالق تاریخ قایل است. در باره کتاب او مرحوم فرهنگ چنین می‌نویسد: «در بخش تألیفات ابن دوره داستان کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» نگارش میرغلام

محمد غبار در خور تذکار است. غبار نویسنده آزادپنخواه و مورخ سابقه دار، کتاب بالا را که با اسلوب مختلط نیمه ناسیونالیستی دوره جوانی و نیمه سوسیالیستی مطالعات بعدی اش نگارش شده بود، در حکومت میوندوال به پایه تکمیل رسانده جهت طبع و نشر به وزارت اطلاعات و کلتور سپرد. وزارت موصوف پس از بررسی کتاب توسط هیئتی از اهل خبره چاپ و پخش آن را به ذمه گرفت و موافقتنامه‌ای در این باره، بین مؤلف و انجمن تاریخ وزارت مذکور انعقاد یافت. تصادفاً در هنگامی که کتاب تازه از طبع برآمده بود میوندوال استعفاء داد و اعتمادی، به جای او به صدارت نشست. صدر اعظم جدید به دلیلی که هیچگاه اعلان نشد کتاب را توقیف کرد و نسخ چاپ شده آن را مطبوعه بازداشت نمود اما این مانع از آن نشد که چند نسخه از کتاب به دست شوقمندان برسد و بعضی از قسمتهای آن توسط ایشان تکثیر گردد... از آنجا که تألیف مذکور بر خلاف اکثر کتابهای تاریخی آن دوره با قضاوت آزاد نگارش یافته بود، یقین است که علی‌رغم پاره مطالب قابل بحث در مراحل توجه عامه را جلب می‌کرد. اما توقیف بی‌وقت و غیر قانونی در گرایش مردم به سوی آن بیشتر کمک کرده در واقع در جهت مخالف منظور حکومت کار کرد. کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» یکی از آثار ارزنده این دوره است که مؤلفان بعدی غالباً در آثارشان از آن استشهاد کرده‌اند.^{۵۴}

مرحوم عبدالحی حبیبی چنین می‌نویسد:

«وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عدی و قالب فکری خود استعمال می‌کرد و بنا براین در تاریخ نگاری خود ناظر بیطرف به نظر نمی‌آید و لو به استعدادهای مختلف مردم افغانستان - که در طول تاریخ نشان داده‌اند - ایمان کامل داشت و این ملت را می‌پرستید و همواره می‌خواست بدین مقصد گام بردارد و حتی گاهی تظاهر هم نماید.»^{۵۵} وی قبل ازین اظهار کتاب غبار را دارای برخی لغزشهای تاریخی، عددی و بعضاً آزادی می‌داند.

این دو شخصیت در واقع به دو واقعیت اشاره کرده‌اند و آن دو عبارت‌انداز: اول اختلاط تفکر سوسیالیستی و ناسیونالیستی در نگارش تاریخ چنانکه این واقعیت را در سراسر کتاب اعم از تحلیلها و اصطلاحات و تعبیرات می‌بینیم. اما این واقعیت نمی‌تواند ثابت کند که غبار یک سوسیالیست آنگونه که در جوامع کمونیستی از آن تعبیر می‌شود بوده است. و دوم: اینکه غبار اغلب موارد از روی احساسات نوشته و تاریخ را آنطورکه هست نوشته بل آنطورکه فکر می‌کرده نوشته است اما باز کتاب او همچنان ارزشمند است.

روش مرحوم غبار در تاریخ نویسی بر اساس ریشه یابی و جستجوی علت‌ها و عوامل وقایع و تحلیل آنها و مقایسه با پدیده‌های جانیی استوار است. بدین ترتیب او در موارد مقتضی

به جزئیات پرداخته و در مواردی هم از آن پرهیز کرده است. همچنین او به توده‌های مردم اهمیت بیشتر قابل شده و از بررسی بیوگرافی مشخصی شاهان و سلاطین که روش معمولی مورخین درباری بوده، پرهیز کرده است. زندگی رنج آلود مردم را مدرک و قضاوت قرار داد و نه حر مسراها و دربارهای پراز عیش و نوش حکام مستبد را. مرحوم غبار در نوشتن کتاب خود گاهی دچار تناقض گوئی می‌شود. بعنوان نمونه وقتی از مبارزات ملت علیه تجاوزگران انگلیس سخن می‌گوید، از نقش علمای دین تجلیل می‌کند ولی وقتی از اصلاحات داخلی می‌گوید، مخالفت علمای دینی علیه بعضی قوانین خلاف شرع را، عمل ارتجاعی می‌خواند و برای علماء دینی نقش استعماری قابل است. در باره جریانهای سیاسی هم او موضع استقلال کشور را دارد و علیه استعمار انگلیس و غرب می‌ایستد. در حالیکه در برابر مداخلات روسها که باعث فجایع بعدی می‌شود یا با سکوت و یا با جانبداری برخورد می‌کند. دلیل این تناقضات، برخورد احساساتی و بهران فکری اوست به همین دلیل است که می‌گوئیم او را نمی‌توان به مکتب فکری خاصی نسبت داد.

از ضعفهای دیگر کتاب او عدم ارائه منبع تحقیق است (مگر در مواردی خاص) که این امر - با توجه به گستردگی مطالب آن - مشکلاتی را ایجاد می‌کند. همچنین او تاریخ میلادی را برای ثبت تاریخ و قایع انتخاب کرده است که تا حدودی نامطلوب است.

بنابر آنچه گفته شد نقص اصلی و انتقاد عمده در افکار غبار و در کتاب او برخورد بدبینانه و احياناً مغرضانه‌ای است که در باره پدیده‌های مذهبی و نقش مذهب در تحولات اجتماعی افغانستان و هر کشور اسلامی دیگر دارد. پدیده‌های مذهبی گاه که مطابق میل او بوده مورد ستایش قرار گرفته و گاه که بر خلاف افکار و تصورات شخصی او بوده مورد حمله قرار گرفته است و همچنین در شیوه تحلیل تاریخی خود عمدتاً از منطق ماتریالیزم تاریخی تبعیت کرده و تعبیرات «ارتجاع»، «بورژوازی»، «ملاک»، «دهقان» و ... با همان مفاهیم و معیارهای ماتریالیزم تاریخی در این کتاب به کار برده شده است. بنابراین نمی‌توان ایشان را یک مؤرخ مذهبی قلمداد کرد اما بایک قضاوت عینی و منصفانه باید گفت که این نقص، از ارزش محتوای عینی و تحلیلهای علمی و افشاگریهای ایشان در قبال رژیمهای ستمگر و سلاطین و امیران جابر و تجاوزات استعمارگران خارجی، نمی‌کاهد. ما اعتقاد داریم که «افغانستان در مسیر تاریخ»، «افغانستان در پنج قرن اخیر» و «سراج التواریخ» بعنوان سه کتاب عمده منبع تاریخ افغانستان باید در کنار همدیگر قرار بگیرند، چون هر سه مکمل همدیگر است و از مجموع هر سه می‌توان به گوشه‌هایی از حقایق تاریخ افغانستان دست پیدا کرد.

در پایان لازم دیدیم به چند نکته اشاره کنیم و توضیحاتی بدهیم. این موارد عمدتاً شامل آن

قسمت از کتاب می‌شود که مرحوم غبار نظریه شرایط به تاسی از پالیسی‌های حکومت‌های انحصاری تحریر نموده تا حدودی از انصاف و تحقیق بدور مانده است.

درباره نفوس افغانستان تحقیق مستقل و منصفانه انجام نشده است، با تکیه به آمارهای غرض‌آلود و تبعیض‌گرایانه حکومت‌های قومی به ثبت و ارائه نفوس کشور پرداخته، بطور مثال نفوس کوچی‌ها را دو و نیم میلیون نفر ذکر کرده است، در صورتیکه تعداد واقعی این نیست و بالا نشان دادن عدد نفوس آنها از سوی حکومت‌ها دلایل گوناگونی داشته که در پی بیان آن نیستیم، فقط می‌توانیم بگوئیم که آنها بنام افغان از منابع طبیعی و غیر طبیعی کشور بهره می‌برده، ولی هیچگاه در قبال این سرزمین مسئولیتی نداشته‌اند، مگر اینکه منافع کتله‌ای‌شان در معرض خطر واقع می‌شده است، آنها هیچگاه وظائفی را که هر تبعه یک کشور باید به عهده بگیرد، متحمل نشده‌اند. اما در افغانستان بالای مردمان دیگر که تمامی مسئولیت‌های محوله از سوی دولت‌های مرکزی را انجام می‌داده‌اند، امتیاز داشته و از حمایت حکومت‌ها برخوردار بوده‌اند، مخصوصاً این وضعیت در هزاره‌جات شدیداً اعمال می‌شد، آنها برای هر کاری آزاد بودند و هر جرمی برای‌شان آزاد! در برابر هزاره‌ها مصونیت مطلق داشتند. در حالیکه برای کوچی‌ها هیچ مرزی میان کشور ما و پاکستان شناخته شده نبود، هزاره‌ها در فصل ورود کوچی‌ها در هزاره‌جات حق عبور و مرور بین قشلاق‌های خود را نداشتند و بسیار مظالم دیگر. دیگر اتباع کشور مالیات حکومت‌ها را می‌کشیدند، در خدمت عسکری بعنوان قوه کار مناطق و سرحدات جنوب و شرق کشور را اعمار می‌کردند، ولی کوچی‌ها حتی در مناطق خود خدمت عسکری نمی‌کردند، امتیاز پشتون بودن برای آنها خوب نعمتی بود، از این مقوله غم‌انگیز که بگذریم درباره آمار نفوس آنها بل کل مردم کشور بعداً سخن گفته خواهد شد.

در خصوص زبان و تعداد گویندگان آن، زبان افغانی (پشتو) را دارای ۱۲ میلیون گوینده ذکر می‌کند. این تعداد شامل کل افغان‌های منطقه می‌شود که بدین ترتیب از نظر غبار ۴۰٪ جمعیت کشور را پشتو زبان تشکیل می‌دهند، زیرا مؤلف در جای دیگر تعداد پشتون‌های خارج از افغانستان را شش میلیون نفر ذکر می‌کند، پس افغان‌های افغانستان شش میلیون نفر می‌شوند، این تعداد با توجه به آمار کل نفوس کشور که مرحوم غبار پانزده میلیون و سیصد هزار نفر ذکر کرده نسبت چهل درصد را نشان می‌دهند، یعنی بیشتر از یک سوم جمعیت کشور، در حالیکه واقعیت چیز دیگر است.

افغان‌ها کمتر از یک سوم نفوس کشور را تشکیل می‌دهند و طبعاً گوینده زبان افغانی (پشتو) از این هم کمتر خواهند بود، چون بسیاری از پشتون‌های شهری فارسی‌زبانند. مرحوم دکتر محمود افشار درباره زبان پشتو و گویندگان آن بحثی دارد و معتقد است که تعداد آنها به چهار

میلیون نفر که کمتر از یک سوم کل جمعیت افغانستان است می‌رسد. نامبرده برای تأیید ادعایش لیست کتبی را ارائه می‌دهد که در کتاب راهنمای تاریخ افغانستان آمده است، در آن لیست ۱۰۸۷ عنوان کتاب فارسی بعنوان نمونه ارائه شده و فقط ۲۲ عنوان کتاب پشتو به چشم می‌خورد.^{۵۶} در حالیکه هیچ آمار قابل اعتمادی در مورد نفوس کشور و زبان و گویشهای گوناگون اتباع آن وجود ندارد، آمار مبالغه‌آمیز مرحوم غبار در مورد گویندگان پشتو و تعداد کوچیها و غیره در مقایسه با نمونه‌های دیگر که ذکر می‌شود قابل قبول نیست از مجموع نمونه‌های آتی می‌شود به حدود تقریبی دست یافت:

احمدشاه ابدالی مؤسس حکومت افغانی در منطقه طی نامه‌ای به سلطان عثمانی که احتمالاً به سال ۱۱۷۴ هـ.ق نوشته شده مجموع نفوس افغانها را دو میلیون و چهارصد هزار نفر ذکر می‌کند^{۵۷} که این تعداد شامل افغانهای پاکستان کنونی نیز می‌شود، و مرحوم غبار نفوس منطقه مستقل هزاره را در عصر ابدالی بیشتر از یک میلیون نفر ذکر می‌کند^{۵۸}، اگر نیم جمعیت افغان را که احمدشاه در نامه‌اش ذکر کرده ساکن افغانستان بدانیم و آمار غبار در مورد هزاره‌ها را قبول کنیم، در واقع افغانها فقط برابر هزاره‌ها جمعیت دارند چه رسد به سایر اقوام غیر پشتون. در سراج‌التواریخ نیز بحث از حدود جغرافیائی افغانستان و تعداد نفوس شده است که با آمار فوق نزدیک است، حال گذشته از بحث‌های جزئی جغرافیائی و اینکه چه مناطقی مسکن چه اقوامی بوده که در جای خود قابل بحث است. در منبع مذکور تعداد کل نفوس افغانها (پشتونها) چهار میلیون نفر ذکر شده است^{۵۹} که باز هم شامل افغانهای افغانستان و غیر آن می‌شود. در منبع مذکور آنجا که تعداد نفوس افغانستان را ذکر می‌کند، حدود جغرافیائی مسکن افغانها را نیز بیان می‌نماید.^{۶۰} از بیان آن حدود به روشنی معلوم می‌گردد که آن تعداد افغان شامل افغانستان و غیر آن است، جالب اینکه مناطقی را که مرحوم کاتب بعنوان مسکن افغانها ذکر می‌نماید در دیگر کتب تاریخی بعنوان سرزمین هزاره‌ها ذکر شده است، قومی که از موطن‌شان به مرور زمان رانده و در کوهستانهای کنونی هزاره‌جات محصور گردیده‌اند، شاید ادعای ارضی قومی بر قوم دیگر در داخل یک کشور صحیح نباشد اما واقعیت‌های تاریخی قابل انکار نیست و از طرفی برخوردهای تبعیض‌آمیز زمینه یک انفجار اجتماعی و کتله‌ای را بگونه‌ای فراهم ساخته که آینده را هیچ کس تضمین کرده نمی‌تواند. وقتی عبدالرحمان که از نظر بعضی‌ها سمبل تضمینی وحدت ملی و تأمین حاکمیت مرکزی شناخته می‌شود و در یک قرن قبل، از اقوام جنوبی و مشرقی کشور می‌خواهد، سرزمین هزاره‌ها را به قیمت قتل عام و نسل کشی آنها اشغال و تصاحب کنند!، بعید نیست روند تسلیط مطلق قومی بر قوم دیگر و ادامه تبعیض مفرط قومی، افغانستان را به موقعیتی دچار کند که یوگوسلاویا را در بالکان نمود، اما

این اصل اجتماعی هیچگاه از دیده‌ها پنهان و دور نمی‌ماند که، عامل انفجارهای اجتماعی، گروه یا قوم برتری‌خواه و مهاجم است و بس.

ملا افضل ارزگانی افغانستان را به مناطق کابلستان، زابلستان و بلخستان تقسیم می‌کند و ولایت هزاره‌جات را در حد بندی‌اش به آن سه ناحیه به زابلستان ارتباط می‌دهد و حدود آن را تا دریای سند و خراسان ختم می‌کند^{۶۱} ولی تیمورخانف می‌نویسد: منطقه هزاره‌جات در غرب و شمال غرب کابل موقعیت دارد که حدود آن تا شهرهای غزنی و قلات غلجانی و همچنان نواحی بلخ و اندراب تا هرات را احاطه می‌نمود.^{۶۲}

بحث حدود جغرافیائی اقوام کشور بحث تلخی است، امروزه کل این سرزمین ما نام «افغانستان» را بخود گرفته و در واقع هویت همه اقوام غیر افغان زیر چتر این نام محو شده است یا سعی بر امحاء آن گردیده. برای اینکه از بحث خود دور نشویم، آماری را از سراج‌التواریخ ذکر می‌کنیم. در سراج‌التواریخ با توجه به حدود قدیمه کشور ترکیب جمعیت چنین بررسی شده است:

افغان: چهار میلیون و پانصد هزار نفر که شامل کل افغانهای منطقه می‌شود.
هندو: پنج میلیون و پانصد هزار نفر با توجه به اینکه آمار شامل بخش اعظم تقاطعی می‌شود که مستعمره یا جزء هند بریتانوی و مسکن هندوها بوده است.

تاتار: یک میلیون و پانصد هزار نفر که شامل همه ترک تبارهای کشور می‌شود.
ایرانیان: یک میلیون و پانصد هزار نفر که شامل تاجیکها، قزلباشها و غیرهم می‌شود.
قبایل دیگر: دو میلیون نفر^{۶۳} که چنانچه همه تبارهای دیگر را خارج کنیم تنها قومی که می‌ماند هزاره‌ها هستند که مرحوم کاتب بدلیل ترس و اختناق حاکم علیه هزاره‌ها از بردن نام آنها خودداری کرده است همانطور که سراسر سراج‌التواریخ از تقیه و ظاهرسازی پر است.

طبق آمار فوق، ترکیب جمعیت کشور در آن زمان، با توجه به اینکه نصف جمعیت پشتونها در محدوده پاکستان قرار می‌گیرد و هندوها هم با تحولات سیاسی و جغرافیائی، از قلمرو کشور خارج شده‌اند چنین می‌شود:

افغان (پشتون) دو میلیون و دو صد و پنجاه هزار نفر = ۳۱٪

تاتار (ازبک و ترکمن) یک میلیون و پانصد هزار نفر = ۲۰/۶٪

ایرانیان (تاجیکها و غیرهم) یک میلیون و پانصد هزار نفر = ۲۰/۶٪

قبایل دیگر (هزاره‌ها) دو میلیون نفر = ۲۷/۵٪

شیر محمدخان ابراهیم زی مورخ افغان که درباره قوم افغان بطور مبالغه‌آمیزی قلم‌فرسایی کرده، درباره قوم هزاره و میزان نفوس‌شان در عصر سدوزائی‌ها و نیز آمار تاجیکها می‌نویسد:

هزاره ساکنان هزارستان بس قوم عظیم است تعداد خانوار سوائی ایماق، سه و نیم لک (۳۵۰۰۰۰) خانوار خواهد بود... کل تاجیک که در حد افغانستان سکونت دارند پانزده لک خانوار [پانزده لک نفوس] خواهند بود.^{۶۴} حسین علی یزدانی (حاج کاظم) مورخ معاصر افغانستان تعداد اعضای خانوار آن روز افغانستان را بطور متوسط ۶ نفر تخمین کرده که طبق این تخمین نفوس هزاره‌ها در تواریخ خورشید جهان (۲۱۰۰۰۰۰) نفر قید شده است.^{۶۵}

بنابراین روشن می‌شود که مراد مرحوم کاتب از عبارت «دیگر قبایل» غیر از هزاره‌ها نمی‌تواند قوم دیگری باشد. حقیقت این است که قبل از تشکیل انجمن تاریخ افغانستان، تعداد نفوس افغانها در آمارها چندان تفاوتی با هر یک از اقوام دیگر نداشته است ولی پس از آن بطور جدی تلاش شده که آمار افغانها بالا برده شده و آمار دیگر اقوام پایین بیاید، این سیاست روی اراده، انکار و قضاوت همه قلم‌بدستان کشور، حتی مورخین چیره‌دستی چون مرحوم غبار سایه افکنده تحت تأثیر قرار داد. اگر مرحوم غبار زنده می‌بود باید به این سؤال پاسخ می‌داد که چگونه تعداد افغانها از عصر امیر حبیب‌الله‌خان تا ظاهرشاه از چهار و نیم میلیون به ۱۲ میلیون نفر بالا رفت و اما نفوس دیگران نه تنها بالا نرفته که نزول هم داشته است؟ تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد در این برهه تحول و حادثه‌ای رخ نداده که بر تعداد افغانها افزوده و از عدد دیگران بکاهد مگر اینکه بپذیریم فکر تفوق‌جویی در تمام شئون، زنان دیگر اقوام را از زائیدن باز داشته باشد! (ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا يستضعف طائفة منهم و یذبح ابناءهم و یستحی نساءهم انه کان من المفسدین).^{۶۶}

البته جای شک نیست که سیاست فرعون‌ی فراعنه سرزمین ما، چون صاعقه ویرانگر دامن مردمان آن سامان را فرا گرفت، اولین جرعه این آتش در عصر احمدخان ابدالی مشتعل شد، او با فکر برتری‌جویی و تفوق‌جویی ظهور کرد و با مشتعل ساختن آتش تفرقه و اختلاف میان طوایف، حکومت کرد، طایفه‌ای را برگزید و دیگران را به بیچارگی، ضعف و اسارت کشاند و... این آتش زندگی و هستی هزاره‌ها را بیش از دیگران بلعید، هزاره‌ها در عصر ابدالیان بنا به نوشته ملا افضل ارزگانی، پانصد هزار خانوار بوده‌اند^{۶۷} که با احتساب هر خانوار ۶ نفر، جمعیت آنها ۳ میلیون نفر بوده و از سوی دیگر تکاثر نسل بین عصر ابدالی تا زمان عبدالرحمان را هم اگر محاسبه کنیم و حاصل آن را با آماری که مرحوم کاتب در عصر حبیب‌الله‌خان ارائه کرده تطبیق دهیم پی می‌بریم که در اثر سیاست فرعون‌ی عبدالرحمان تقریباً نیمی از جمعیت هزاره‌ها نابود گردیده است. با آن هم ما تاکنون روی آمارهای ارائه شده‌ای با مرحوم غبار مناقشه کرده‌ایم که بعد از فتنه امیر عبدالرحمن ارائه شده و بعد از آن گرچه سیاستهای فرعون‌ی و مردزدانی ادامه داشته، اما نسل‌کشی بدانگونه رخ نداده است، دیدیم که آمار ایشان با هیچ سند و مدرک تاریخی

تطابق ندارد، زیرا اگر نفوس مجموعی افغانها از چهار میلیون و پانصد هزار نفر در عصر حبیب الله (طبق آمار سراج التواریخ) به ۱۲ میلیون نفر در عصر ظاهر شاه افزایش داشته باشد طبعاً اقوام دیگر هم تزیاید جمعیتی دارند و احتساب علمی نشان می‌دهد که جمعیت کشور در زمان نوشتن افغانستان در مسیر تاریخ ۱۹۲۸۵۰۰۰ نفر و جمعیت پشتونها ۳۱٪ این تعداد باید باشد نه آنطور که ایشان کل جمعیت کشور را ۱۵ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر و تعداد کل پشتوزبانها را ۱۲ میلیون نفر که نیمی از آن شامل کشور ما می‌شود، می‌داند و بدین ترتیب آمار پشتونها را به بیش از ۴۰٪ بالا می‌برد، روش علمی‌ای که ما می‌توانیم ارائه کنیم این است که: طبق آمار سراج التواریخ و افغانستان در مسیر تاریخ رشد جمعیت افغانها از ۴۵۰۰۰۰۰ نفر به ۱۲ میلیون نفر در فاصله زمانی سراج التواریخ و افغانستان در مسیر تاریخ می‌باشد با تقسیم این اعداد به ۲ (جهت تقسیم افغانهای کشور ما و پاکستان) رشد جمعیت از ۲۲۵۰۰۰۰ به ۶ میلیون شاخص ۲/۶۶ برابر را نشان می‌دهد، طبعاً همین قاعده را باید برای سایر اقوام هم بکار برد و نتیجه به شرح زیر می‌شود:

$$\text{افغان: } ۲۲۵۰۰۰۰ \times ۲/۶۶ = ۵۹۸۵۰۰۰ = ۳۱\%$$

$$\text{هزاره: } ۲۰۰۰۰۰۰ \times ۲/۶۶ = ۵۳۲۰۰۰۰ = ۲۷/۵\%$$

$$\text{تاجیک و قزلباش: } ۱۵۰۰۰۰۰ \times ۲/۶۶ = ۳/۹۹۰/۰۰۰ = ۲۰/۶\%$$

$$\text{ترک تبارها: } ۱۵۰۰۰۰۰ \times ۲/۶۶ = ۳۹۹۰۰۰۰ = ۲۰/۶\%$$

مجموع ۱۹۲۸۵۰۰۰

با احتساب فوق و مقایسه و نسبت سنجی تعداد هر یک از اقوام با نسبت کل همان درصدهای فوق بدست می‌آید. البته آمار واقعی زمانی روشن می‌شود که سرشماری دقیق، منصفانه و بدون غرضهای تبعیض‌آلود، با اصول علمی صورت گیرد، تا آن زمان مجبوریم به اسناد و مدارک تاریخی و نظریات پژوهشگران، مخصوصاً سراج التواریخ که مبتنی بر اسناد و مدارک حکومتی و زیر نظر دستگاه سلطنتی نوشته شده است تکیه کنیم و آن را بپذیریم. چنانچه تاکنون گفته آمدیم اسناد تاریخی نشان می‌دهد افغانستان ترکیبی از چهار کتله قومی است؛ افغانها ۳۱٪، هزاره‌ها ۲۷/۵٪، تاجیکها و غیرهم ۲۰/۶٪ و ترک تبارها ۲۰/۶٪، در این باره حاضریم مباحثات علمی دقیق صورت گیرد و حقایق کتمان شده روشن شود، روشنفکران ما باید از لاک تعصب بیرون آیند و با دید واقع بینانه و روشنگرانه به قضایا بنگرند.

مطلب دیگری را که مرحوم غبار تحت تأثیر ناسیونالیزم کشوری نگاشته جنبه‌های مثبت حکومت احمدشاه ابدالی است. گرچه وی تا حدودی به جنبه‌های منفی قضیه هم نگریسته اما واقعتهای حکومت مذکور و پیامدهای آن را که دو و نیم قرن بر کشور سایه افکنده و تاکنون

مردمان سرزمین مادری بلایای آن است، نادیده گرفته است، مرحوم غبار در مجموع برداشتش از حکومت ابدالی چنین است: احمدشاه در اداره افغانستان، تحکیم بنیان وحدت سیاسی را اساس قرار داد. برای تحقق بخشیدن این نصب العین، مساوات حقوقی را بین اهالی افغانستان در نظر گرفت و از لحاظ مذهب و زبان و نژاد و منطقه و قبیله، تبعیض و تفاوت کمتر شناخت^{۶۸} مرحوم غبار گرچه از تعصبات دینی و قبیله‌ای احمدشاه یاد می‌کند اما مدعی می‌شود که مردم او را در عمل عادل‌تر از قول یافتند، واقعیت این است همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، تبعیض قومی را احمدشاه بنیان نهاد و تاکنون از سوی پیروان این اندیشه دنبال می‌شود یکی از مریدان احمدشاه می‌نویسد:

«بزرگترین کارنامه اعلیحضرت احمدشاه درانی نسبت به ملت و وطن... همانا عبارت از دو خدمت بزرگتر و فراموش‌ناشدنی او است که در ذیل طور یاد دهانی از آنها تذکر رفته است: اول؛ تشکیل یک افغانستان متحد و حقیقی که مسلمانان موجودیت و استقلال آن را احمدشاه، بر چنان شالوده متین و مستحکم ملی پی‌ریزی کردند...»

دوم؛ موضوع وحدت ملی و تأمین مصالح قومی ملت افغان است، که این مهم را نیز نخستین مرتبه احمدشاه بر اساس اشتراک منافع وطنیت، ملیت، قومیت و دین حنیف بنیان نهادند که حقیقتاً بالتبقیجه تزلزل‌ناپذیر است. موضوع افغان و نام افغانستان که تأمین و تثبیت آن یک کتله بزرگ پشتونهای سواحل سند امروزی را تا اطراف روهیلکند شد، همه ایشان بمرکز ملی افغان، یعنی پایتخت همان زمان و کابل بصورت محکمی مربوط و هم از دل علاقمند و آرزومند گردانیدند و از تمام نژاد پشتون (افغان) یک واحد ملی با احیای عنعنات ملی تشکیل دادند.^{۶۹}

تأسیس حکومت افغانی توسط احمدشاه گرچه از نظر مورخین افغان و مروجین سلطه پشتونها، ایجاد مرکزیت واحد برای تمام مردم این سرزمین بوده و طبق افسانه‌بافی‌های فاشیست‌های وطن، ظهور احمدشاه طلوع خورشید سعادت و اقبال مردمان وطن بوده است، اما واقعیت این است که این حکومت، نام خراسان این مطلع الشمس جهان را از تاریخ محو کرد و تمدن کهن آن را در هم کوفت و برای مردمان این سرزمین چیزی جز جنگ و خونریزیهای مکرر و ممتد به ارمغان نیاورد، تنها برای سران اقوام افغان نام افغانستان چیزی شد که در زیر آن صاعقه‌وار از شرق و جنوب تا مرکز، شمال و غرب کشور تاختند و بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و ثبات پایه‌های حکومت مرکزی ملی کشند و غارت کردند و در بند کشیدند، احمدشاه اولین اقدامش توزیع اراضی دیگران به اقوام خودش بود (۷۰) و همین سیاست تا امروز ادامه دارد، حکومت احمدشاه جز پاشیدن بذر عصبیت قومی و اختلاف میان طوایف ساکن کشور چیزی را به ارمغان نداشت، نهالی را که او غرس کرد تا امروز ثمر می‌دهد، در این

میان مردمی که بیشتر از همه از تحکیم وحدت ملی و ثبات حاکمیت متحد سیاسی افغان و عدالت و مساوات آن بهره برد، هزاره‌ها بودند!!! بهره‌ای به ارزش انهدام واحد ملی‌شان، اشغال و غصب ۵۰٪ از سرزمین و املاک‌شان و کشتار، اسارت و بردگی بیشتر از نیمی از جمعیت‌شان! ۶۱ احمدخان ابدالی بهر حال برای خود و قومش هدفی داشته و در راه آن تلاش به خرج داده است ولی جای نکوهش مورخین، قلم بدستان و روشنفکران باقی است که با قلم و اندیشه‌شان به حمایت از کاری برمی‌خیزند که بنیان وحدت ملی را از آن زمان تاکنون به بهای حاکمیت قومی در هم کوفت و به بهای حاکمیت قومی آتش جنگ را میان طوایف و اقوام مختلف مشتعل ساخت که دو و نیم قرن جریان دارد و هستی همگان را می‌سوزاند، روشن نیست که آقای غبار از کدام مساوات و عدالت سخن می‌گوید و برای ما بسیار نامفهوم است که این قلم بدستان از کدام حکومت ملی و متحد و مرکزیت محوری سیاسی مردم تمجید می‌کنند؟ واضح است آنها مکرر گفته‌اند احمدشاه با تأسیس افغانستان و ایجاد حاکمیت مرکزی کشور را از ملوک الطوایفی و بقول غبار از حاکمیت فتودالها و بورژواهای محلی نجات داد و مردم را از زیر یوغ خورائین رهائی بخشید. ولی جای سؤال موجود است که آیا مردمان و طوایف اسیر بدست حاکمان محلی نه تنها آن زمان بلکه تا دو و نیم قرن بعد از آن، رضایت به حاکمیت مرکزی دادند؟ آیا بین ملوک الطوایفی و حاکمیت‌های محلی همراه با ظلم و ستم و حاکمیت قومی بر اقوام دیگر بنام حکومت متحد ملی همراه با قتل و کشتار و تجاوز و غارت و اسارت و بردگی و ظلم و ستم به وسعت همه این سرزمین و به وزرای نزدیک به سه قرن تفاوت ماهوی وجود دارد؟ جز یک فرق که بگویم آن خواست ملوک طوایف بوده و غیر مجاز ولی این خواست احمدشاه بابا و اختلافش بوده و مجاز! راستی سه قرن نزاع و کشمکش و جنگ و قتال میان طوایف و حکومت به نمایندگی از افغانها علیه اقوام دیگر کدام حاکمیت متحد ملی را ثابت کرده می‌تواند؟ نزاعی که ریشه‌اش در اعماق تاریخ و بوسعت تمامی سرزمین‌هایی که طوایف کشور پا گذاشته، دریده و ممکن شاخه‌های آن نیز به همان بلندی و وسعت سایه افکنده، مانمی‌دانیم اگر مرحوم غبار زنده بود و هم‌بطور دیگر هم‌فکرانش می‌توانستند استقلال کشور را که بخاطر آن احمدشاه و اختلافش را ستوده‌اند ثابت کنند یا نه؟ بر کسی پوشیده نیست که هر یک از شاهان و حاکمان طایفه‌گرای حاکمیت شخصی و خاندانی‌شان پای بیگانگان را به کشور باز کرده و اردوهای اشغالگران و استعمارگران را بر کشور مسلط کرده‌اند، روشن‌ترین برهان ۲/۵ قرن جنگ و خونریزی، تباهی و ویرانی این سرزمین است. سرزمینی که مهد تمدن، علم و عرفان بود و غزنی و بامیان، هرات باستان و بلخ و بخارایش بر تارک تاریخ می‌درخشید به یکباره از زبانها افتاد و فریختگانش مردند. از آن پس دنیا چیزی از این سرزمین نمی‌دانند جز اینکه هر از چندگاهی

نجیب‌زاده‌ای از قندهار و یا جلال‌آباد یا پشاور و راولپندی یا سند و دهلی و کلکتہ با قشون
استعماری برخورد کرده به قصد سقوط حکومت برادر یا عمو و یا عموزاده‌اش شمشیر زده و نا
غزنه، بامیان، هرات، بلخ و بخارا را تسخیر کرده است؛ آیا افغانستان مستقل از عصر ابدالی تا به
امروز کدام رشد، ترقی و پیشرفت محسوس کرده است؟ و آیا می‌توان آن را با کشورهای اطراف
آن که برخی همین دبروز مستقل شدند مقایسه کرد؟ حتی آیا می‌توان آن را به کشورهایی چون
اریتره، زامبیا، نامیبیا و آفریقای جنوبی در قارهٔ گرسنه و محروم آفریقا که همین سالها از شر
استعمار و تبعیضات نژادی رهایی یافتند، مقایسه کرد؟ به قاطعیت می‌توان گفت نه! مسئول این
همه فاجعه آیا غیر از حکومت‌های عدالت گستر، متحد ملی و مرکز سیاسی و محوری و مستقل
افغانی که محترمین ستایش کرده‌اند کس دیگری است؟ ممکن است فاشیستهای سلطه‌گر آقای
غبار بگویند؛ هزاره‌ها یاغیگری کردند، تاجیکها شیطنت نمودند و ازبکها وحشیگری
و نگذاشتند ما حکومت کنیم و کشور را آباد! اما آیا دوران ۵۰ سال حاکمیت ظاهرخان
و داودخان را که آرامش در کشور حاکم بود و در ظاهر همهٔ مردم مطیع، می‌شود با اندر نزی که در
سال ۱۹۴۵م و هندوستان در سال ۱۹۴۷م و بنگلادش در سال ۱۹۵۰ش و پاکستان در سال
۱۹۴۷م استقلال را از استعمار گرفتند و یا کشورهایی مثل تایوان، هنگ‌کنگ، و سنگاپور که
هنوز قدرتها بر سر آنها کشمکش دارند و حاکمیت‌شان از خودشان نیست، مقایسه کرد؟ ای
کاش می‌شد محققین، روشنفکران و نویسندگان ما اندکی آزادانه‌تر می‌اندیشیدند و حقایق را
روشن‌تر بیان می‌کردند تا شاید گذشته گذشته چراغ راه آینده می‌شد و درس عبرتی برای نسلهای
فردای این سرزمین. امید است روزی بیاید که نویسندگان و فرهیختگان ما از قلمهای‌شان دیگر
خون نجوشد و بجای تبعیض، کینه و دشمنی، جوهر صلح و صفا، برادری و برابری، اخوت
و صمیمیت تراوش کند و به این باور برسند که اولین کسی که احساس تکبر، برتری و تفوق
کرده ابلیس بود و او به قابل و دیگر نسل بشر این ایدهٔ شوم را تلقین کرده فرعون و نمرود و هتلر
و چنگیز پرورش داد، ایده‌ای که جز تباہی و ویرانی ارغمانی ندارد.

مرحوم غبار دربارهٔ معضلهٔ پشتونستان هم همان سیاستهای فاشیستی و استعماری
حکومت‌های مزدور را در پیش گرفته و بر فتنه دامن زده است. مسئلهٔ پشتونستان بحرانیست که از
استعمار انگلیس به ارث مانده و سالها در روابط کشور ما با همسایهٔ جنوبی آن سایه افکنده
است، نظیر آنچه که بین پاکستان و هندوستان بر سر قضیهٔ کشمیر می‌گذرد، مرحوم غبار از اینکه
صوبه سرحد بعنوان یک اقلیت در پاکستان غرق شده و ملیت افغانی در خطر امحاء قرار گرفته
می‌نالد و از مجهولیت سرنوشت آیندهٔ آن سرزمین نگران است ولی با شهامت و قاطعیت
می‌گوید تمام اراضی و مردمی که از چترال تا بحر افتاده‌اند افغان بوده‌اند و در آینده نیز افغان

معلوم نیست آقای غبار بدنبال چه هدفی می‌گردد؟ آیا او می‌خواهد ادعای اراضی کند؟ اگر چنین باشد این یک معضله حقوقی است و نیاز به بحثهای کارشناسی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی دارد و لزوم ندارد به صورت شعاری و با تحریک احساسات برخورد شود و اگر مقصودش استقلال پشتونهای صوبه سرحد است این بستگی به خود آن مردم دارد که آیا حاکمیت پاکستان را می‌پذیرد یا نه؟ در اینکه آقای غبار آن مردم را افغان می‌داند و در آینده هم افغان خواهند بود صادق است هیچکس نگفته آنها افغان نیست ولی تا زمانی که در قید حاکمیت پاکستان هستند افغانند اما پاکستانی، و تابعیت یک کشور هویت قومی هیچ قومی را از بین نمی‌برد، اگر برای امحاء هویت ملی افغانهای صوبه سرحد جای نگرانی و اشک ریختن دارد آن هم توسط افراد خارج از حدود حاکمیت و کشورشان، برای طوایف داخل کشور ما راه این اعتراض بمراتب قوی‌تر باز است. زیرا تعمیم نام افغان بر همه طوایف غیر افغان را هیچیک از قبایل و تیره‌های غیر افغان نمی‌پذیرند و هیچ فردی از آنها خود را افغان نمی‌گویند، بعلاوه در پاکستان کسی برای امحاء هویت ملی افغانها تلاش نکرده است در حالیکه در کشور ما این تلاش در همه عرصه‌ها از تاریخ و فرهنگ گرفته تا نابودی فیزیکی، تحمیل فقر و آوارگی با جدیت صورت گرفته است، در پاکستان افغانها برای خود حکومت محلی و فدرالی دارند و فقط در چارچوب کلی تابع پاکستانند و نام این کشور هم با هویت ملی هیچ کسی تضاد ندارد اما در کشور ما حتی اشتراک در حاکمیت و از آن هم بدتر ورود در اردو، دستگاه قضائی و مراکز تحصیلات عالی برای اقوام دیگر با مراتب شدت و ضعف ممکن نبوده است. گذشته از اینها آقای غبار و همفکران‌شان که این اجازه را بخود داده‌اند تا علیه امحاء هویت ملی افغانها در داخل مرزهای جغرافیائی پاکستان و حاکمیت آن کشور اعتراض نمایند، آیا این اجازه را برای ایرانی تبارها، ترک‌تبارها و مغل و تاتار تبارهای خارج از حدود مرزهای بین‌المللی کشور می‌دهند تا علیه امحاء هویت هم‌تبارهای‌شان در کشور ما اعتراض کنند؟ در حالیکه گفتیم بین دو مورد تفاوتی فاحشی وجود دارد!

از طرف دیگر آقای غبار که تا این حد بخاطر قضیه پشتونستان ناراحت و نگرانند، از مورد از دست دادن پنجاه و مرو و فرو رفتن آن مناطق مهم به کام روس نه تنها اعتراضی ندارد بلکه از آن به بهانه خلاص شدن از شر روسیه تزاری استقبال می‌نماید! ۷۳ اگر آقای غبار دلش برای وطن خاک و مردمش می‌سوزد و روی قضیه پشتونستان که بقول خودش سرنوشت نامعلوم و مجهول دارد، علیه کشور همسایه، مسلمان و همزبان سخن می‌گوید و عقده می‌کشد، چرا به راحتی اشغال و غصب مناطق و شهرهایی را که مسلمانان جزء کشور بوده و قطعاً از حاکمیت ملی و

مرکزی کشور جدا شده، بعنوان باج برای دشمنی که رودرر ایستاده، می‌بخشد و به آن راضی می‌شود؟ آیا جز این است که رضایت وی بر این و غصه‌اش بر آن بدان دلیل است که مردمان پنجاه و مرو افغان نبوده و نخواهند بود اما مردمان این طرف افغان بوده و خواهند بود!

مکرر تذکر داده‌ایم که در جریان حاکمیت‌های قبیلوی و مسائل و حوادثی که در این رهگذر بوقوع پیوسته است، مردم هزاره بیشترین صدمه را دیده‌اند، از نظر مرحوم غبار هم این طایفه از مردم وطن ما بدور مانده است، غبار حدود جغرافیائی، قلمرو تاریخی، خصوصیات ملی و سیر تحولات سایر اقوام را بررسی می‌نماید ولی از وطنداران هزاره بسیار مجمل و گنگ سخن می‌گوید بطوری که خواننده کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، که از این قوم چیزی نمی‌داند، از کتاب چیزی نمی‌فهمد، به همین دلیل نقش عمومی این مردم و قهرمانان ملی آنها در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی وطن و مبارزه آنها علیه متجاوزین و استعمارگران بکلی پنهان و مکتوم است، مرحوم غبار با اینکه اکثر مطالب کتاب خود را (بررسی حکومت امیر عبدالرحمن خان) از سراج‌التواریخ گرفته است، از مؤلف آن مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره، یادی نکرده است و نقش او را در تدوین تاریخی و آفریدن آثار جاویدانه تاریخ مکتوم گذاشته و از خدمات ارزنده وی در تاریخ و فرهنگ کشور و سهم فعالش در نهضت مشروطیت عصر حبیب الله و تدوین قانون اساسی عصر امان الله و تدوین کتب درسی مکاتب و دیگر خدمات دوامدار علمی و فرهنگی‌اش چشم‌پوشی کرده است.

بهر حال سیاست تبعیض و برتری جوئی در گذشته یک فاجعه ملی بوده و آنچه که امروز در کشور جریان دارد نیز پیامد آن سیاست است و فکر انحصار طلبی و تبعیض میان ملیتها اندیشه باطل و ویرانگری است که باید از آن پرهیز شود. ما را عقیده بر این است که در گذشته حاکمیت‌های خاندانی و عشیره‌ای بر تمامی ملیتهای کشور ستم روا داشته و تمامی آنها بلااستثناء به مردمان سرزمین ما خیانت روا داشته‌اند که کتله بزرگ افغان نیز از قید ظلم و خیانت آنها مستثنی نبوده‌اند، آنها نیز قربانی جنگهای خونین علیه هموطنان خود شده و بار محرومیت را کشیده‌اند، از ریخته شدن خون آنها و ریختن خون ملیتهای دیگر فقط سلاطین خاندانی و عشیره‌ای بهره جسته و اربابان خارجی آنها سود برده‌اند و بس. اگر حکومتها با استخدام نویسندگان، مورخین و محققین، پشتو تولنه، انجمن تاریخ و دیگر بنگاههای تحریف سازی و حق کشی ساختند تا تمام افغان را به جرائم‌شان شریک سازند و ساز افغانیت، پشتون‌سالاری و سرزمین افغان را بنوازند، مسئولیت آن بعهده خود آنهاست و ما هیچگاه کلیت یک کتله و ملیت را متهم به جرم و خیانت نمی‌توانیم بکنیم و این از عفت قلم و صداقت اندیشه و طهارت وجدان بدور است چنانکه کتمان حقایق، ترویج تبعیضات ناروا، چشم‌پوشی در برابر ظلم

و خیانت به وطن و مردم و وطن هم خیانت است، اندیشه‌وران و منورین و فرزندگان وطن از هر طایفه و کتله‌ای که هستند وظیفه دارند، آزادانه، مردانه و واقع‌بینانه بگویند و بنویسند و با مهر و الفت و دید انسانی و اسلامی به قضایای زمینه تفاهم ملی و ایجاد یک کشور واقعاً متحد و متمرکز را فراهم سازند. ما معتقدیم اگر شمشیر سلاطین سرهای ملت را از تن جدا می‌کرده است و اگر امروز بمب و موشک و توپ خانه‌های مردم را بر سر صاحبان آنها خراب می‌نماید، انگیزه آن را نویسندگان غرضمند و متعصب خلق کرده و توجیه‌گر هم همان‌ها هستند و زمانی این وضع خاتمه می‌یابد که متفکرین ما هم به تعصب خود خاتمه دهند.

بهر حال با همه این نواقص «افغانستان در مسیر تاریخ» یکی از بهترین میراث‌های بزرگ علمی وطن ماست و بیانگر گوشه‌هایی از تاریخ کشور و کاری در خور ارج و ستایش. والسلام
مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

زمستان ۱۳۷۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

پاورقیها و منابع:

- (۱) - آل عمران / ۱۳۷
- (۲) - یوسف / ۳
- (۳) - هود / ۱۲۰
- (۴) - روم / ۹ و همچنین آیات ۱ تا ۶ همین سوره
- (۵) - رجوع کنید به: حشر / ۲ / رعد / ۱۱ / حج / ۴۵ - ۴۶ / فاطر / ۴۴ / غافر / ۲۱ - ۸۲ / نحل / ۳۶ / نمل / ۶۹ / یوسف / ۱۰۹ و داستانهای آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء و امام گذشته در قرآن.
- (۶) - رجوع کنید به: انفال / ۵۳ / مائده / ۶۶ / اعراف / ۹۶ / جن / ۱۶ / اسراء / ۱۶ و ۱۷ و ۷۶ و ۷۷ / یونس / ۴۹ و ۵۰ / اعراف / ۳۴ / حجر / ۵ - ۴ / احقاف / ۳ / جاثیه / ۲۸ / مؤمنون / ۴۳ / فاطر / ۴۳ / فتح / ۲۳ / انعام / ۴۳ / انفال / ۳۸ / غافر / ۵۸ / یونس / ۶۴ / انعام / ۱۱۵ و آیات مشابه.
- (۷) - نهج البلاغه - تنظیم صبحی صالح خطبه ۸۸ صفحه ۱۲۱
- (۸) - نهج البلاغه - تنظیم صبحی صالح، وصیت ۳۱ صفحه ۳۹۲
- (۹) - منبع پیشین، صفحه ۳۹۴
- (۱۰) - همچنین مراجعه کنید به نهج البلاغه خطبه ۱۶ که حضرت علی (ع) در این خطبه تحولات تاریخی و اجتماعی را با منطق علمی و عینی و با یک بینش الهی تحلیل و تفسیر می کند.
- (۱۱) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، چاپ ایران - قم، ۱۳۷۲ صفحه ۱۹۳
- (۱۲) - همان مدرک، صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵
- (۱۳) - همان مدرک، صفحه ۱۹۳
- (۱۴) - همان مدرک
- (۱۵) - همان مدرک، و محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران، ج ۱

- (۱۶) - عبدالحی حبیبی، منبع پیشین
- (۱۷) - همان مدرک، و افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ ق ۲ (چاپ ایران) صفحه ۵۲۷ به بعد و افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۹۸ چاپ قبلی ایران
- (۱۸) - رفیع اصیل یوسفی، آشنائی با تاریخ نویسان معاصر افغانستان، مجله حبل الله، چاپ تهران، شماره ۱۱۰ و ۱۱۱ سال دهم، قوس ۷۲
- (۱۹) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، صفحه ۱۹۳ و افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ قبلی ایران صفحه ۷۹۸
- (۲۰) - میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ قبلی ایران، صفحه ۷۹۸
- (۲۱) - جنبش مشروطیت، صفحه ۱۹۳ و ۱۹۴
- (۲۲) - برای روشن شدن موضوع رجوع کنید به: جنبش مشروطیت در افغانستان نوشته عبدالحی حبیبی، و افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته غلام محمد غبار، از فصل دوازدهم، باب هشتم به بعد، و سلسله مقالات «تاریخ احزاب و جریانات سیاسی افغانستان» نوشته آقای سرور دانش، مجله میثاق وحدت، از شماره ۱ تا ۱۱
- (۲۳) - جنبش مشروطیت در افغانستان، صفحه ۱۹۳ تا ۱۹۶ و مجله میثاق وحدت شماره ۸ و ۹ مقاله آقای دانش
- (۲۴) - جنبش مشروطیت در افغانستان، صفحه ۱۷۸ تا ۱۸۰
- (۲۵) - میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ چاپ قبلی ایران صفحه ۷۴۵ و ۷۴۶
- (۲۶) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، چاپ ایران، صفحه ۸۹ - ۸۷
- (۲۷) - همان مدرک، صفحه ۱۷۵ - ۱۷۲
- (۲۸) - همان مدرک، صفحه ۱۷۵
- (۲۹) - میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران ج ۲ صفحه ۱۲
- (۳۰) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت، صفحه ۱۹۳ چاپ ایران، افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۹۳ چاپ قبلی ایران
- (۳۱) - میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران ج ۱ ق ۲ صفحه ۷ - ۵۵۶
- (۳۲) - میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ قبلی ایران صفحه ۷۹۷
- (۳۳) - همان مدرک، صفحه ۷۹۸ و صفحه ۸۰۶
- (۳۴) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت، صفحه ۱۹۳
- (۳۵) - دکتر ن - ش - حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، چاپ تهران

- (۳۶) - محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران، ج ۱ ق ۲ صفحه ۴۴ - ۵۴۳
- (۳۷) - میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ قلمی ایران، صفحه ۸ - ۷۹۷
- (۳۸) - بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، چاپ ایران، صفحه ۲۸
- (۳۹) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، چاپ ایران، صفحه ۲۱۶ - ۲۲۰
- (۴۰) - افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ق ۲ صفحه ۵۴۳ و جنبش مشروطیت صفحه ۲۱۵ و موارد دیگر
- (۴۱) - افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ق ۲ صفحه ۵۴۰
- (۴۲) - همان مدرک، ۶۶۴ - ۶۶۳
- (۴۳) - همان مدرک، صفحه ۶۷۴
- (۴۴) - بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، چاپ ایران، صفحه ۲۲۲ - ۲۲۳
- (۴۵) - افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ق ۲ صفحه ۶۶۴
- (۴۶) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت، صفحه ۴ - ۱۹۳
- (۴۷) - افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ق ۲ صفحه ۶۱۸
- (۴۸) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت، صفحه ۱۹۴
- (۴۹) - افغانستان در مسیر تاریخ، صفحه ۷۹۷
- (۵۰) - جنبش مشروطیت صفحه ۱۹۴
- (۵۱) - افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ق ۲ صفحه ۶۷۳ - ۴
- (۵۲) - جنبش مشروطیت از صفحه ۱۹۳ تا صفحه ۱۹۶ با تلخیص
- (۵۳) - نگاه کنید به: افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ قلمی ایران، صفحه ۸۰۶ و ۸۱۳
- (۵۴) - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ ق ۲ صفحه ۷۸۶
- (۵۵) - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت، صفحه ۱۹۵
- (۵۶) - دکتر محمود افشار، افغان نامه، ۲۰۹/۳ و ۲۱۰
- (۵۷) - احمد شاه بابا، نامه به سلطان مصطفی ثالث عثمانی، صص ۱۱ متن ۲
- (۵۸) - همین کتاب، بخش دولت ابدالی
- (۵۹) - فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، ۱/ صص ۸، چاپ انتشار بلخ

(۶۰) - همان مدرک

(۶۱) - ملافضل ارزگانی، مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول، چاپ قم / صص ۸۵

(۶۲) - ل. تیمور خانف، تاریخ ملی هزاره، چاپ قم، صص ۵۷

(۶۳) - فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، ۱ / صص ۳۰۲ چاپ انتشارات بلخ

(۶۴) - شیر محمد خان ابراهیم زی، تواریخ خورشید جهان، صص ۳۱۲ - ۳۱۴

(۶۵) - ر. ک به: حسین علی یزدانی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱

(۶۶) - قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۴

(۶۷) - ملافضل ارزگانی، مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول، چاپ قم، صص ۱۲۶

(۶۸) - همین کتاب بخش دولت ابدالی

(۶۹) - احمد شاه بابا، نامه به سلطان مصطفی ثالث عثمانی، صص ۱۴۷، خارج از متن، انجمن

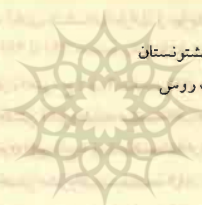
تاریخ

(۷۰) - میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ قم، ج ۱، صص ۱۳۹ و

۱۴۰

(۷۱) - همین کتاب بخش پشتونستان

(۷۲) - همین کتاب سیاست روس



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز چاپ و انتشارات